

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گنہگار عاشری

حضرت آیت اللہ العظمیٰ صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

| | |
|---------------------|---|
| سرناسه | : صافی گلپایگانی، لطف‌الله |
| عنوان و نام پدیدآور | : گفتمان عاشورایی / لطف‌الله صافی گلپایگانی، به کوشش محمدصادق منتظری، احمد کریمی. |
| مشخصات نشر | : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۵ |
| مشخصات ظاهری | : ۱۲۸ص. |
| شابک | : ۹-۲۵-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸ : ۵۵۰۰۰ ریال |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : کتاب‌نامه؛ همچنین به صورت زیرنویس. |
| موضوع | : واقعه کربلا، ۶۱ ق - پرسش‌ها و پاسخ‌ها |
| موضوع | : عاشورا - پرسش‌ها و پاسخ‌ها |
| موضوع | : عاشورا - شعائر و مراسم مذهبی |
| شناسه افزوده | : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۹۵ ۷۶/ص ۲۱/ BP |
| رده‌بندی دهیوی | : ۲۹۷/۹۵۳۴ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۲۳۲۵۷۲۵ |

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته

- نام کتاب: گفتمان عاشورایی
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف
- به کوشش: محمدصادق منتظری / احمد کریمی
- چاپ اول (ویراست دوم)، چهارم کتاب: ذی القعدة ۱۴۳۷ / تابستان ۱۳۹۵
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۵۵۰۰ تومان
- شابک: ۹-۲۵-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۵۵۵۴۳ (۰۲۵)

تاریخ امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و کفر، نشان نمی‌دهد که فرد دیگری جز امام حسین علیه السلام را با زن و فرزند و عائله، انبوهی از لشکری ستمگر، احاطه کرده باشد و خواهران و دختران خویش را در معرض اسیری مشاهده نماید و بیش از هفتاد زخم شمشیر و نیزه از دشمن خورده باشد اما در عین حال، عزّت و کرامت نفس خود را حفظ کرده و به دین و وظیفه خود وفادار بماند.

این حسین علیه السلام بود که در راه امر به معروف و نهی از منکر چنان قوّت قلب و شجاعتی در روز عاشورا اظهار کرد که از عهده آن همه امتحانات بزرگ برآمد و در بین شهدای راه حق، رتبه اول را حائز شد.

این حسین علیه السلام بود که پی‌درپی علاوه بر آن زخم‌هایی که به جسمش می‌رسید، مصیبت‌هایی از داغ جوانان و شهادت برادران و برادرزادگان، و طفل شیرخوار که هر کدام شجاع‌ترین افراد را از پا درمی‌آورد و ناچار به تسلیم می‌سازد بر او وارد می‌شد و روح پر از ایمان و دل لبریز از صبر و یقین او را متزلزل نساخت.

این حسین علیه السلام بود که در ادای وظیفه نهی از منکر، با این همه شدائد و سختی‌ها عذری نیاورد و برای ترک آن بهانه‌جویی نکرد.

آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

گفتمان عاشورایی

شش سؤال پیرامون یک قیام

فهرست مطالب

- فصل اول: شش سؤال پیرامون یک قیام ۹
- ۱۱ آیا عامل قیام کربلا منافع مادی بود؟
- ۱۲ ۱. شاخصه انقلاب‌های سیاسی.....
- ۱۳ ماهیت قیام سیدالشهدا علیه السلام.....
- ۱۳ ۲. تأثیرات فضای معرفتی جامعه بر قیام.....
- ۱۴ جامعه‌شناسی عصر قیام.....
- ۱۷ ۳. آگاهی عمومی از فرجام قیام.....
- ۱۹ اصرار بر انصراف.....
- ۲۰ ۴. امام علیه السلام و روشنگری درباره نتیجه قیام.....
- ۲۱ همه از شهادت می‌گفتند.....
- ۲۴ درد دل با پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۲۶ نیت همراهان حسین علیه السلام.....
- ۲۶ ۵. هجرت از مکه معظمه.....
- ۲۷ چرا سیدالشهدا علیه السلام از مکه هجرت کرد؟.....
- ۳۱ ۶. برداشتن بیعت از یاران.....
- ۳۳ خطاب حسین علیه السلام به یاران.....

- آیا شرایط امر به معروف و نهی از منکر موجود بود؟ ۳۷
- عَلَم مبارزه در دنیای معاصر ۴۰
- تأثیر مجاهدات مردان خدا ۴۰
- حسین علیه السلام یقین به تأثیر داشت ۴۲
- نتیجه قیام کربلا ۴۳
- امر به معروف، تکلیف سیدالشهدا علیه السلام ۴۳
- کربلا، عرصه بزرگ‌ترین امتحان ۴۴
- آیا قیام کربلا سیاسی بود؟ ۴۶
- معنای واقعی سیاست ۴۶
- رابطه سیاست و دیانت ۴۸
- نگرانی مردم ۵۰
- نگاه جامعه به سیدالشهدا علیه السلام ۵۱
- پاسخ به التجاء مردم ۵۴
- ثمرات پذیرش دعوت کوفیان ۵۵
- آیا قیام کربلا ساده‌انگارانه بود؟ ۵۷
- منشأ سؤال ۵۷
- پیشوای فداکاری ۵۸
- انگیزه قیام کربلا ۵۹
- اشتباه در نگاه ۶۰
- قیام به موقع ۶۲
- نگاه تعصب‌آمیز ۶۴
- قیام هدفمند ۶۵

- آیا قیام کربلا انتحار بود؟ ۶۶
- بذل جان، هلاکت نیست ۶۸
- معنای تهلکه چیست؟ ۶۹
- انتحار یا شهادت ۷۱
- چرا سیدالشهدا علیه السلام به جای قیام شکیبایی نورزید؟ ۷۵
- چرا صلح؟ ۷۵
- بی‌رغبتی به جهاد ۷۵
- مقدم‌داشتن دنیا بر دین ۷۷
- احتمال کودتا ۷۸
- عدم بصیرت جامعه ۷۹
- احتمال اعتراض مردمی ۸۱
- رهبران دین و رهبران مادی ۸۲
- دو موقعیت، دو روش ۸۶
- اصل اجرای مأموریت الهی ۸۶

فصل دوم: پرسش و پاسخ عاشورایی ۸۹

- عاشورا روز وصال حسین علیه السلام با محبوب خویش بود؛ پس چرا
سوگواری کنیم؟ ۹۱
- عظمت عاشورا ۹۲
- روز مصیبت‌های جانکاه ۹۳
- آیا تبرّی بر تولّی رجحان دارد؟ ۹۵
- آیا سبّ ظلم‌کنندگان بر ائمه علیهم السلام عبادت است؟ ۹۶

فصل سوم: فقه عاشورایی..... ۹۷

پوشش عزا..... ۹۹

کیفیت عزاداری..... ۱۰۷

آیین‌ها و نمادهای عزاداری..... ۱۱۰

آداب و اخلاق عزاداری..... ۱۱۳

نماز و عزاداری..... ۱۱۶

عزاداری بانوان..... ۱۱۷

سخنرانان و مداحان مجلس عزاداری..... ۱۱۷

منابع روایی عزاداری..... ۱۱۹

اموال مربوط به اقامه عزا..... ۱۲۰

آلات موسیقی در عزاداری..... ۱۲۱

کتاب‌نامه..... ۱۲۳

آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف

در یک نگاه..... ۱۲۹

فصل اول:



شش سؤال پیرامون یک قیام

آیا عامل قیام کربلا منافع مادی بود؟

۱. آیا می توان عوامل سیاسی، منافع مادی، مصالح شخصی و یا اختلافات قبیله ای و خانوادگی را در قیام حسینی دخیل دانست و تصور کرد که قیام امام حسین علیه السلام مستند به این گونه عوامل بوده است؟

حسین علیه السلام در این قیام، نه حکومت و مقام ظاهری و دنیوی می خواست و نه بسط نفوذ و مال و ثروت. او، برای اطاعت خدا از بیعت یزید خودداری کرد و برای اطاعت امر خدا از حرمین شریفین هجرت نمود و برای اطاعت خدا جهاد کرد؛ پس برای برانگیخته شدن آن حضرت به این قیام باعثی جز امر خدا و ادای تکلیف نبود.

بهترین تعبیرات و واقعی ترین تفاسیر در مورد علت قیام و نهضت حسین علیه السلام، امر پروردگار بود و این حقیقتی است که تاریخ و دین و سوابق زندگی سیدالشهداء علیه السلام آن را تأیید و تصدیق می نماید.

بر این اساس، عوامل سیاسی، منافع مادی، مصالح شخصی و یا اختلافات قبیله ای و خانوادگی نمی تواند در انگیزه های قیام حسینی دخالتی داشته باشد.

برای اثبات این مدعا و جهت پاسخ‌گویی به سؤال فوق می‌توان این قیام را از چند منظر مورد بررسی قرار داد.

۱. شاخصه انقلاب‌های سیاسی

در انقلاب‌های سیاسی، رهبران انقلاب برای مغلوب کردن دشمن از تطمیع و تهدید، تهیه جمعیت و اسلحه، و از انواع تشبّات و حتی خیانت، دروغ و قتل نفس‌های ناگهانی خودداری نمی‌کنند. آنهایی که بخواهند در انقلاب خود شرافتمندانه رفتار کنند پیش‌بینی‌های لازم را نموده و در جلب همکار و جمع افراد، اهتمام و کوشش می‌نمایند. اینان هرگز از شکست خود و امکان پیروزی دشمن سخن نمی‌رانند، از اینکه آینده‌ای خطرناک و موحش در انتظارشان باشد حرفی به میان نمی‌آورند و سپاه خود را از یک پایان جانسوز و پرمصیبت خبر نمی‌دهند. این‌گونه رهبران، لشکر را از دور خود پراکنده نمی‌سازند و هرگز از محل امنی که در نظر همگان محترم بوده و هتک آن محل به زیان دشمن تمام می‌شود، بیرون نمی‌روند.

اگر رهبر یک نهضت چنین روشی را پیش گرفت و قیام خویش را استقبال از مرگ و شهادت تفسیر کرد، دل به مرگ نهاد و تمام کسان و یاران خویش را با مرگ هم‌آغوش کرد دیگر قیام او را حرکتی سیاسی و به‌منظور تصرف حکومت و تصاحب سلطنت نمی‌توان تصور کرد.

ماهیت قیام سیدالشهدا علیه السلام

آن شاخصه‌ای که در نهضت کربلا نمودار بود از جنس انقلاب‌ها نمی‌باشد. در قیام سیدالشهدا علیه السلام نه تنها از ابزار تهدید و تطمیع دشمن استفاده نشد بلکه رهبر این قیام با صراحت از فرجام این حرکت تاریخی سخن به میان می‌آورد. پایان جانسوز این حرکت و آینده به ظاهر خطرناکی که چشم انتظار یاران حسین علیه السلام می‌باشد بارها و بارها گوشزد شد؛ در منزلگاه‌ها و اقامتگاه‌های مختلف و حتی در سخنرانی‌های تاریخی و ماندگار آن حضرت، سخن از شهد شیرین شهادت و هم‌آغوشی با مرگ بود. در گفت‌وگوهای امام ردّ پایی از وعده مقام و منصب و مال و ثروت نمی‌توان یافت. انقلاب حسین علیه السلام به دور از شاخصه انقلاب‌های سیاسی می‌باشد. گره‌نخوردن این قیام تاریخی به منافع زودگذر، خود دلیل بر ماندگاری این قیام است.

۲. تأثیرات فضای معرفتی جامعه بر قیام

جهت‌گیری معرفتی جامعه در همراهی با حرکت‌ها و قیام‌ها بسیار حائز اهمیت است. گاه فضای حاکم بر جامعه فضایی مصلحت‌طلبانه و منفعت‌خواه می‌باشد. در چنین فضایی حتی اگر جامعه دوستدار حق و حقیقت هم باشد باز سهم‌خواهی‌های شخصی و قبیلگی برای او حرف اول را می‌زند. اما اگر فضای جامعه فضایی عاری از

منفعت‌طلبی، پول و مقام‌پرستی باشد همراهی مردان آن جامعه با انقلاب‌های اصلاح‌گر و حق‌گرا بیشتر خواهد بود.

جامعه‌شناسی عصر قیام

جامعه زمان سیدالشهدا علیه السلام با جامعه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت داشت. تجملات دنیا و خوش‌گذرانی‌ها در آنان اثر کرده و شیرینی حکومت و ریاست را چشیده بودند. ثروت‌های کلان، مال و زمین و محصول فراوان، غلامان و کنیزان، تعلقاتشان را به دنیا زیاد و ایمانشان را ضعیف ساخته بود. امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به زهد و تقوا و فداکاری در راه حق، از بین رفته و حب دنیا و دوستی پول و مقام و شهوت وجدان‌ها را تاریک و آلوده ساخته بود.

آنهایی که دستگاه‌های رهبری جامعه را اداره می‌کردند نیز حالشان معلوم بود! عمرشان را با سگ و بوزینه و قمار و شراب و رقص و خوانندگی و غنا، سر کرده و بیت‌المال مسلمین را میان طرف‌داران خود قسمت می‌نمودند. با حقوق‌های زیادی که به فرماندهان می‌دادند و تمتعاتی که در اختیارشان گذاشته شده بود شرف و غیرت و دین و توجه به مصالح را از آنها ربوده بودند. آنهایی که با بنی‌امیه، و مقاصد این قوم همراه نبودند حداقل مجازاتشان، محرومیت از حقوق اجتماعی و قطع مقرری بود. از چنین جامعه‌ای توقع قیام و اجتماع و

همراهی با یک پیشوای دینی یا رهبر ملی برای اسقاط حکومت خودکامه امری بعید می نمود.^۱

همه مردم، حسین علیه السلام را دوست می داشتند و طرفدار فکر و روش او بودند ولی شجاعت روحی، رشد فکری، قوت ایمان و گذشتشان به قدری نبود که بتوانند مانند حبیب و مسلم و حرّ و زهیر، مقامات و مصالح، و منافع زودگذر و موقت را فدای مصالح عامه و یاری دین کنند.

۱. حقیقت این است که مردم کوفه در پرستش مظاهر فریبنده مادی و ترک حق تنها نیستند. فقط نباید آنها را به باد توبیخ و لعنت گرفت. در سایر اعصار نیز مردمانی بوده و هستند که به همان روش اهل کوفه می روند و دین و حامیان دین را تنها می گذارند، رهبران مصلح، هر زمان اگرچه مقام و شخصیت حسین علیه السلام را ندارند ولی هدف و مقصد حسین علیه السلام را سرمشق خویش قرار داده اند. امروز علت عمده گرفتاری های مسلمانان و ضعف و سستی آنان و تجزیه کشورها و تفرقه و اختلاف و یکی نبودن حرف ها، ترس از زوال منافع مادی، حب دنیا و وحشت از مرگ است. چنانچه پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ مِنْ كُلِّ أَقْفٍ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا». قَالَ: قُلْنَا: أ مِنْ قَلَّةٍ بِنَا يَوْمَئِذٍ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنْ تَكُونُونَ غَنَاءً كَغَنَاءِ السَّيْلِ وَيَجْعَلُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ». قَالَ: قُلْنَا: وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ (الدُّنْيَا) وَكَرَاهِيَّةُ الْمَوْتِ»؛ «در آینده نه چندان دور دشمنان از هر طرف، مانند هجوم آوردن خوردگان بر کاسه ها، بر شما هجوم آورند؟» عرض کردیم: یا رسول الله! این به سبب کمی جمعیت ما خواهد بود؟ فرمود: «بلکه جمعیت شما در آن وقت زیاد است، لکن شما مانند کف سیل خواهید شد و در دل های شما وهن و سستی پیدا خواهد شد». عرض کردیم این سستی چیست؟. «فرمود: دوست داشتن دنیا و ناخوش داشتن مرگ». طرابلسی، مسند، ص ۱۳۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۷۸؛ ابوداوود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۳۳۰؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۲.

جمله‌ای که فرزدق به امام حسین علیه السلام عرضه داشت وضع مردم را در آن روزگار کاملاً شرح می‌دهد:

قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَسُيُوفُهُمْ عَلَیْكَ؛^۱

دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان با بنی‌امیه است.

این جمله از طرفی موقعیت روحانی و ملی حسین علیه السلام را در قلوب، معلوم می‌سازد و از طرف دیگر ضعف روحی و فقدان شجاعت اخلاقی مردم را بیان می‌کند.

یار باوفا و شهید کربلای حسین علیه السلام مجمع بن عبدالله بن مجمع عائدی مردم کوفه را این‌گونه معرفی می‌کند: به سران مردم رشوه‌های بزرگ داده شد و کیسه‌هایشان پر شد، پس آنها بر ظلم و دشمنی با تو همدست شدند، و اما سایر مردم :

فَإِنَّ أَفْنِدَتَهُمْ تَهْوَى إِلَيْكَ، وَسُيُوفُهُمْ غَدَاً مَشْهُورَةً
عَلَيْكَ؛^۲

دل‌هایشان به سوی تو مایل است ولی شمشیرهایشان به روی تو کشیده می‌شود.

از گزارش‌های تاریخی فوق درمی‌یابیم حضرت سیدالشهداء علیه السلام به یقین می‌دانستند که از چنین جامعه‌ی سست‌بنیادی نمی‌توان توقع یاری

۱. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ ر.ک: طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۰؛ سبط ابن‌جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۱۷.

۲. بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۶؛ ابن‌کثیر، البداية و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۸؛ سماوی، ابصارالعین، ص ۸۶؛ عقاد، ابوالشهداء، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

داشت. ایشان با چنین علمی حرکت خویش را آغاز کردند. با چنین اوضاعی آیا احتمال وجود انگیزه‌های مادی و مصالح سیاسی را می‌توان در رهبران و یاران این قیام تصور کرد؟

۳. آگاهی عمومی از فرجام قیام

نیّت و انگیزه یاران و همراهان یک نهضت تأثیر بسزایی در جهت‌گیری حرکتی و اهداف آن نهضت دارد. اگر همراهان یک قیام با انگیزه‌های مادی به همراهی با یک حرکت انقلابی برخاسته باشند قطعاً فرجام نیک این حرکت برای آنان اهمیت بسیار دارد.

چنین انسان‌هایی برای رسیدن به مطامع و منافع خویش، جوانب امر را سنجیده و هر جا که منافع آنها با این قیام در تضاد باشد، پای نمی‌گذارند. اما اگر انگیزه قیام، انگیزه‌ای الهی باشد ابزار سنجش حرکت آدمی حق‌گرایی و حقیقت‌محوری خواهد بود. در این صورت فرجام نیک و یا بد نهضت برای آنها اهمیت نخواهد داشت. در قاموس نگاه معرفتی آنان اصل بر نتیجه‌محوری نیست بلکه تکلیف‌محوری اصالت دارد.

به نقل متواتر ثابت است، رسول اعظم ﷺ و حضرت علی علیه السلام از شهادت سیدالشهدا علیه السلام خبرها دادند، و این اخبار در معتبرترین کتاب‌های تاریخی و حدیثی ضبط گردیده است. صحابه،

همسران، خویشاوندان و نزدیکان پیغمبر ﷺ این اخبار را بی واسطه و یا با واسطه شنیده بودند. چون حسین ﷺ عازم هجرت از مدینه طیبه به مکه معظمه شد، و هنگامی که در مکه تصمیم به سفر عراق گرفت، اعیان و رجال اسلام در بیم و تشویش افتاده و سخت نگران شدند. آنان بر طبق اخبار پیغمبر ﷺ یقین داشتند که شهادت در انتظار حسین ﷺ است و از طرف دیگر با اوضاع روز و استیلای بنی امیه بر جهان اسلام، کمترین احتمال در مورد پیروزی ظاهری اباعبدالله ﷺ را انتظار داشتند. ایمان مردم به حقیقت آن حضرت و محبوبیتی که ایشان در قلوب همه داشت، توقع می رفت که جمعیت و سپاه سیدالشهدا ﷺ خیلی بیش از اینها باشد.

اما کسانی مانند عبیدالله حر جعفی از میدان قیام و جهاد کنار رفتند؛ چون این اشخاص جوّ سیاسی روز را می شناختند و می دانستند راه همراهی با حسین ﷺ به کجا منتهی خواهد شد. اینان، همت آنکه مانند ژهیر از سر مال و جاه و جان بگذرند و در راه خدا به یاری پسر پیغمبر بشتابند، نداشتند؛ از طرفی وجدانشان هم اجازه نمی داد که با حزب اموی همکار شوند و با پسر پیغمبر که حامی دین و طرفدار حق بود به ستیز برخیزند؛ پس کناره گیری اختیار نمودند و از سعادت شهادت و یاری امام وقت، محروم شدند.

اصرار بر انصراف

ابن عباس، می‌گفت: جمع بسیاری از ما اهل بیت، شک نداشتند که حسین علیه السلام در طف کشته می‌شود.^۱

ابن عباس، ابن عمر، محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر در انصراف آن حضرت، اصرار داشتند و تقاضای خود را از سید شهیدان تکرار می‌نمودند؛ زیرا اینان شهادت آن امام مجاهد مظلوم را پیش‌بینی کرده بودند؛ آنان عرض می‌کردند: اگر تو کشته شوی نور خدا خاموش می‌گردد، تو نشانه راه‌یافتگان، و امید مؤمنان هستی.^۲

از همه بیشتر شخص حسین علیه السلام از خبرهای جد و پدرش با اطلاع و از روایات مردم آگاه بود! او از همه بهتر آنها را می‌شناخت و می‌فرمود:

«الْأَسْ غَيْدُ الدُّنْيَا، وَالْدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ
... فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ»^۳

«مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان می‌باشد... پس هنگامی که مردم در برابر هجوم بلاها قرار می‌گیرند عده دین‌داران به قلت می‌گراید.»

از این جهت، زمانی که در بین راه یک نفر از بنی عکرمه از آن حضرت تقاضای انصراف از کوفه را نمود و عرضه داشت: شما وارد

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۹؛ خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۰، فصل ۸؛

مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ ج ۱۴، ص ۱۴۵.

۲. خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۸، فصل ۱۰.

۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ ج ۷۵، ص ۱۱۷.

نمی‌شوید مگر بر نیزه و شمشیر، حضرت فرمود:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنَّهُ لَيْسَ يَخْفَى عَلَيَّ الرَّأْيُ مَا رَأَيْتَ
وَلَكِنَّ اللَّهَ لَا يُغَلِّبُ عَلَيَّ أَمْرَهُ»^۱

«ای بنده خدا! آنچه گفתי بر من پوشیده نیست و
پایان کار همان است که تو می‌بینی؛ ولی بر امر (قضا
و حکم خدا)، نمی‌توان غالب شد».

«به خدا سوگند! تا خونم را نریزند، رهایم نمی‌کنند. و چون مرا
کشتند خدا کسی را بر آنها مسلط سازد که ذلیلشان سازد تا آنکه از
خرقه حیض خوارتر شوند».^۲

۴. امام علیه السلام و روشنگری درباره نتیجه قیام

هرکس بخواهد یک انقلاب سیاسی را رهبری کند و مسند زمامداری
را تصرف نماید، همواره برای تقویت روحیه اطرافیان خود و تضعیف
روحیه دشمن، خود را برنده و فاتح و طرف را بازنده و مغلوب معرفی
می‌کند؛ حماسه‌سرایی می‌نماید، از شجاعت خود و جمعیت و امتیازات
و شرایطی که او را بر دشمن غالب می‌کند، می‌گوید، خطابه می‌خواند،
سخنرانی می‌کند تا طرف‌دارانش قوی‌دل و به دنبال هدف او باشند.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۱؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۴۴۷ - ۴۴۸؛ ابن‌کثیر، البداية و
النهاية، ج ۸، ص ۱۸۵.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۶؛ ابن‌اثیر جزری، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۳۹؛ زرندی، نظم
درالسمطین، ص ۲۱۴ - ۲۱۵.

لیکن اگر سخن از کشته شدن خود و کسانش به میان آورد و در سخنرانی‌ها گاهی به کنایه، گاهی به صراحت از سرنوشت دردناک خویش سخن به میان آورد و مرگ و شهادت خود را اعلام کند که طبعاً موجب ضعف قلب و بیم و وحشت مردم ناآزموده می‌گردد، معلوم می‌شود در نهضتی که پیش گرفته مقصدش سیاست و ریاست نیست؛ زیرا علاوه بر آنکه اسباب و وسایل آن را تدارک نمی‌بیند، وسایل موجود و حاصل را نیز از میان می‌برد و از اینکه نهضتش منتهی به حکومت و ریاست شود مردم را مأیوس می‌کند.

همه از شهادت می‌گفتند

این سخنان با تأمین اغراض سیاسی سازگار نیست و چنان کسی لابد هدف دیگر دارد و باید محرک او را در قیام و نهضت در ماورای امور سیاسی پیدا کرد.

حسین علیه السلام مکرر از قتل خود خبر می‌داد، و از خلع یزید و تصرف ممالک اسلامی و تشکیل حکومت به کسی خبر نداد؛ هرچند همه را موظف و مکلف می‌دانست که با آن حضرت همکاری کنند و از بیعت با یزید و اطاعت او امتناع ورزند و بر ضد او شورش و انقلاب برپا نمایند؛ ولی می‌دانست که چنین قیامی نخواهد شد، و خودش با جمعی قلیل باید قیام نمایند و کشته شوند؛ لذا شهادت خود را به مردم اعلام می‌کرد. گاهی در پاسخ کسانی که از آن حضرت می‌خواستند

سفر نکند و به عراق نرود می فرمود:

«من رسول خدا را در خواب دیدم، و در آن خواب به کاری مأمور شدم که اگر آن کار را انجام دهم سزاوارتر است».

عرض کردند: آن خواب چگونه بود؟

فرمود: «آن را به کسی نگفتم و برای کسی هم نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم».^۱

هنگامی که ابن عباس و عبدالله بن عمر با آن حضرت در وضعی که پیش آمده بود سخن می گفتند تا بلکه امام ع از تصمیمی که داشت منصرف شود، و سخن بین آنها طولانی شد، بعد از آنکه هر دو گفتار حسین ع را تصدیق کردند در پایان، آن حضرت به عبدالله بن عمر فرمود:

«تو را به خدا قسم! آیا در نظر تو من در روشی که پیش گرفته ام و در امری که جلو آمده بر خطا هستم؟ اگر نظر تو غیر این است نظر خودت را اظهار کن».

ابن عمر گفت: «خدا گواه است که تو بر خطا نیستی و خداوند، پسر دختر پیغمبر خود را بر راه خطا قرار نمی دهد. کسی مانند تو در طهارت و قربت با پیغمبر ع با مثل یزید نباید بیعت کند، اما من بیمناکم از آنکه به روی نیکو و زیبای تو شمشیرها زده شود؛ با ما به مدینه باز گرد و اگر خواستی با یزید هرگز بیعت نکن».

۱. ابومخنف، مقتل الحسین ع، ص ۶۹؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۲.

حسین علیه السلام فرمود: «هیئات! (دور است این آرزو) که من بتوانم به مدینه برگردم و در آنجا با امنیت و فراغت خاطر زندگی کنم. ای پسر عمر! این مردم اگر به من دسترسی نداشته باشند، مرا طلب کنند تا ببینند تا اینکه با کراهت بیعت کنم یا آنکه مرا بکشند.

آیا نمی‌دانی که از خواری دنیا این است که سر یحیی بن زکریا را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل بردند و سر به سخن درآمد و از این ستم به یحیی زبانی نرسید، بلکه آقای شهیدان را یافت و در روز قیامت آقای شهداست؟

آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل از بامداد تا طلوع آفتاب، هفتاد پیغمبر را کشتند پس از آن در بازارها نشستند و به خرید و فروش مشغول گشتند مثل اینکه جنایتی انجام نداده‌اند. و خدا در مؤاخذه آنها شتاب نکرد، سپس بر آنها به سختی گرفت؟»^۱

سپس عبدالله بن عمر تقاضا کرد تا آن حضرت ناف مبارک را که بوسه‌گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود بنمود، عبدالله سه بار آن را بوسید و گریست و گفت: تو را به خدا می‌سپارم که در این سفر شهید خواهی شد.^۲

۱. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۱ - ۱۹۳، فصل ۱۰.

۲. معتمدالدوله، مقام زخار، ص ۳۳۳.

درد دل با پیامبر ﷺ

ابن اعثم کوفی روایت کرده که حسین علیه السلام شبی بر سر قبر جدش چند رکعت نماز خواند، سپس گفت:

«خدایا! این قبر پیغمبر تو محمد است، من پسر دختر پیغمبر تو هستم، و آنچه برای من پیش آمده را می دانی. خدایا! من معروف و کار نیک را دوست می دارم و منکر و کار بد را زشت می شمارم؛ من از تو به حق این قبر و آن کس که در آن است می خواهم که برای من اختیار کنی آنچه را رضای تو در آن است و باعث رضای پیغمبر تو و مؤمنین است.»

سپس مشغول گریه شد تا نزدیک صبح سر را بر قبر گذارد، خواب سبکی آن حضرت را گرفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در میان جمعی از فرشتگان دید؛ آمد و او را به سینه چسباند و میان دو چشمش را بوسید و فرمود:

«ای فرزند من ای حسین! گویا می بینم تو را در نزدیک زمانی در زمین کربلا به خون آغشته و سربریده در میان گروهی از امت من، و تو در این هنگام تشنه کامی و کسی تو را سیراب نسازد و با این ستم آن مردم، امید شفاعت مرا دارند. خدا شفاعت مرا به آنها نرساند. آنان را نزد خدا نصیبی نیست.»

حبيب من يا حسين! پدر، مادر و برادرت بر من وارد شده‌اند، و مشتاق دیدار تو هستند و تو را در بهشت درجاتی است که به آن درجه نمی‌رسی مگر به شهادت».

حسین علیه السلام عرض کرد: «یا جداه! مرا حاجتی به بازگشت به دنیا نیست مرا بگیر و با خود ببر».

فرمود: «یا حسین! تو باید به دنیا برگردی تا شهادت روزی تو شود، و به ثواب عظیم آن بررسی؛ تو، پدر، مادر، برادر، عمو و عموی پدرت، روز قیامت در زمره واحده محشور می‌شوید تا داخل بهشت شوید».

وقتی حسین علیه السلام از خواب بیدار شد آن خواب را برای اهل بیت و فرزندان عبدالمطلب، حکایت کرد، غصّه و اندوهشان زیاد شد به حدی که در آن روز در شرق و غرب عالم کسی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه و غصّه و اندوهش بیشتر نبود.^۱

در **کشف‌الغمه** از حضرت زین‌العابدین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «به هر منزل فرود آمدیم و بار بستیم پدرم از شهادت یحیی بن زکریا سخن همی گفت و از آن جمله روزی فرمود که، از خواری دنیا نزد باری تعالی این است که سر مطهر یحیی را بریدند و به هدیه نزد زن زانیه‌ای از بنی اسرائیل بردند».^۲

۱. ابن اثم کوفی، الفتح، ج ۵، ص ۱۸ - ۱۹؛ خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۷، فصل ۹.

۲. اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۱۹.

تیت همراهان حسین علیه السلام

بر این اساس همراهی یاران وفادار حسین علیه السلام با قیام عاشورا را نمی‌توان حرکتی بر اساس معیارهای شخصی تصور کرد. تمامی آنان می‌دانستند که در عاشورا غرق در خون خواهند شد و همگی مرگ در رکاب حسین علیه السلام را بر اساس اعتقاد خویش اختیار کرده بودند. این همراهی و همدلی با قبیله‌گرایی و سهم‌خواهی سیاسی هرگز قابل جمع نمی‌باشد و این دو در تضاد با یکدیگر هستند.

از این شواهد تاریخی معلوم می‌شود (صحابه و بنی‌هاشم و مردمان وارد به جریان روز بودند) و یاران حسین علیه السلام همه شهادت خود را پیش‌بینی می‌کردند.

۵. هجرت از مکه معظمه

مردان سیاسی از تحصّن در اماکن مقدسه و مشاهد خودداری نمی‌کنند و از موقعیت و احترام هر شخص و هر مقام و مکان مقدس به نفع خود استفاده نموده و سنگر می‌سازند.

متحصّن شدن در اماکن مقدسه که مورد احترام عامه است طرف مقابل را در یک بن‌بست دینی و عرفی می‌گذارد؛ زیرا اگر احترام آن مکان مقدس را هتک نماید از موقعیت او در نفوس کاسته می‌شود و مورد خشم و تنفر عموم قرار می‌گیرد و اگر بخواهد از آن مکان،

احترام کند باید دست دشمن را باز بگذارد و بنشیند و ناظر اقدامات خصمانه او باشد.

حسین علیه السلام در مقدس‌ترین امکانه که از نظر تمام ملل مخصوصاً مسلمین، محترم و محل امن بود، یعنی حرم خدا و مکه معظمه و مسجدالحرام، منزل گزیده بود. مکان و سرزمین مقدسی که به حکم ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۱ مأمن و محل امن بود؛ همان مأمنی که مردم جاهلیت نیز احترام آن را رعایت می‌کردند و با تمام دشمنی‌ها و کینه‌هایی که با یکدیگر داشتند در آنجا اسلحه را بر زمین می‌گذارند و به جنگ و نبرد خاتمه می‌دادند.

طبعاً این سرزمین برای حسین علیه السلام بهترین مرکز انقلاب و دعوت علیه بنی‌امیه، و جمع‌آوری قشون و بهترین فرصت بود.

چرا سیدالشهدا علیه السلام از مکه هجرت کرد؟

حسین علیه السلام می‌توانست در شهر مکه قیام کند و عامل یزید را از شهر بیرون نماید و از همان‌جا نامه‌ها به اطراف و شهرها بنویسد و مردم را به شورش و انقلاب دعوت کند، نتیجه این می‌شد که یزید به مکه قشون می‌فرستاد، آنجا را محاصره می‌کرد، کعبه را خراب و اهل مکه را قتل‌عام می‌نمود.

اما حسین علیه السلام مقصد سیاسی نداشت^۱ و کسی هم نبود که محرّمات و شعائر خدا و مقدّسات را سبک بشمارد؛ اعتراضش به بنی امیه این بود که محرّمات را هتک و شعائر و احکام را ضایع کرده‌اند؛ پس چگونه راضی می‌شد جریان کار به گونه‌ای پیش آید که بنی امیه احترام حرم خدا را هتک نمایند؟ او می‌دانست که اعلان قیام در مکه موجب هتک مسجد و تخریب خانه و اسائه ادب به تمام مشاهد و مواقف حرم خواهد شد، این دوراندیشی و متانت رأی حسین علیه السلام، بعدها هنگام قیام زبیر، آشکار گردید، لذا از اینکه حرم را مرکز قیام و نهضت قرار دهد (جداً) خودداری فرمود.

یک راه دیگر نیز مقابل آن حضرت بود: در مکه بماند و حرفی نزنند و بیعت هم نکنند، در آنجا بست بنشینند، و از بیعت یزید امتناع ورزد. این پیشنهادی بود که عبدالله بن عمر و ابن عباس و بعضی دیگر به آن حضرت می‌دادند، و خواستار شدند که چون به احترام حرم، کسی

۱. اینکه می‌گوییم حسین علیه السلام مقصد سیاسی نداشت به این معنا نیست که مرد خدا باید در سیاست مداخله ننماید و در جریان امور عامه بی‌نظر و بی‌طرف و به صلاح و فساد و عزّت و ذلّت جامعه مسلمین بی‌اعتنا و ساکت باشد - زیرا این روش چنانچه بعد هم توضیح می‌دهیم، برخلاف تعالیم اسلام است. در احکام اسلام، حتی عبادات مانند نماز، جماعت و حج و روزه و شعائر دیگر دین، سیاست به این معنا و مبارزه با اهل باطل و کفر و اظهار عظمت و شوکت اسلام و همکاری برای پیشرفت و ترقی مسلمین وارد است و اسلام و مسلمانی در هیچ حال و هیچ مکانی از توجه به حُسن جریان امور بر اساس نظام اسلام جدا نیست - بلکه غرض این است که حسین علیه السلام مقصدش از قیام، طلب ریاست و تصرف مسند سیاست و جاه و مقام نبود.

متعرض شما نخواهد شد در همین جا بمان، و با یزید بیعت نکن، و در این محل امن و جوار خانه خدا، محترم و مکرم اقامت فرما. امام علیه السلام این پیشنهاد را هم نپذیرفت؛ زیرا می دانست بنی امیه آن حضرت را خواهند کشت، و در هرکجا به او دست یابند اگرچه در زیر پرده کعبه یا در خانه باشد از او دست بردار نیستند و به احترام حرم و کعبه توجه ندارند.

می دانست کسانی را گماشته اند که در همان موسم حج ناگهان بر آن حضرت حمله کنند و خونس را بریزند؛ در این صورت هم احترام حرم هتک می شد و هم خونس به هدر می رفت و شهادتش برای اسلام مثمر ثمر نمی شد؛ زیرا ممکن بود حاکم مکه مردم را به اشتباه بیندازد و جمعی را به اسم شرکت و توطئه در قتل آن حضرت، دستگیر کند. از این جهت حسین علیه السلام تصمیم به خروج از مکه گرفت تا آن کس نباشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد به واسطه او حرمت حرم، هتک می شود. وقتی فرزندق از علت شتاب آن حضرت و خروج از مکه، پیش از ادای مناسک پرسید فرمود:

«لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخِذْتُ»^۱

«اگر شتاب نمی کردم دستگیر می شدم.»

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۰؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۱۷.

و نیز می فرمود: «به خدا سوگند! تا خونم را نریزند، رهایم نمی کنند و وقتی مرا کشتند خدا بر آنها کسی را مسلط سازد که آنها را ذلیل سازد تا آنکه از خرقه حیض خوارتر شوند».^۱

به ابن زبیر فرمود: «پدرم مرا حدیث کرد که رئیسی در مکه، حرمت آن را هتک می نماید و من دوست ندارم که آن کس باشم».^۲

طبری نقل کرده که ابن زبیر با آن حضرت سخنی گفت. حضرت فرمود: «آیا می دانید ابن زبیر چه گفت؟». گفتند: خدا ما را فدایت کند نمی دانیم.

فرمود: «گفت: در همین مسجد باش تا از برایت عدّه و جمعیت فراهم کنم». سپس فرمود: «به خدا قسم! اگر من یک وجب بیرون از حرم کشته شوم بیشتر دوست دارم تا یک وجب داخل حرم کشته شوم [زیرا اگر داخل حرم کشته می شد حرمت حرم هتک می شد]، و سوگند به خدا! اگر من در لانه جنبنده ای از جنبنده گان هم باشم مرا بیرون می آورند و به قتل می رسانند. به خدا قسم! احترام مرا هتک می کنند، چنانچه یهود احترام شنبه را هتک کردند».^۳

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۱؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۹.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۹؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۸؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۹.

۳. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۹. پوشیده نماند که ابن زبیر از ماندن و توقف امام علیه السلام در مکه کراهت داشت زیرا با وجود امام علیه السلام کسی به او توجهی نمی کرد، آنچه را می گفت برای آن بود که خود را ظاهراً تبرئه نماید. عقاد، ابوالشهداء، ص ۱۷۴-۱۷۵ و کتابهای دیگر.

۶. برداشتن بیعت از یاران

معلوم است که یک انقلاب سیاسی محتاج به عدّه و نفرات و جمعیت و افراد است و بدون افراد و سرباز و سپاه انقلاب سیاسی نتیجه بخش نمی شود. پس اگر کسی قیام کند و با حکومت اعلان مخالفت نماید و به جمع قشون و سپاه اهمیت ندهد، نمی توان او را طالب ریاست دانست و اگر از این هم جلوتر رفت و لشکر خود را با اعلام عاقبت حزن انگیز و پایان پراندوه قیام خویش از دور خود متفرق ساخت بلکه رسماً به آنها اجازه کناره گیری داد، رهبر این قیام به فکری که متهم نمی شود فکر سیاست، سلطنت طلبی و حکومت است. حسین علیه السلام هنگامی که از مدینه عازم هجرت به مکه و از مکه به عراق عزیمت کرد، همواره به زبان ها و بیان های مختلف، اطرافیان خود را از شهادت خبر می داد و از سرنوشت خویش آگاه می ساخت. در خطبه ای که در مکه، هنگام عزیمت به عراق ایراد فرمود و در بین راه مکرر اصحاب خود را از پایان غم انگیز این نهضت خبر داد.

وقتی به منزل ذوحسم رسیدند این خطبه را خواند:

«أَمَّا بَعْدُ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا

قَدْ تَغَيَّرَتْ، وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، وَاسْتَمَرَّتْ

جَدًّا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنْسَاءِ

وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ

لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَّهَىٰ عَنْهُ لِيَرْغَبَ
 الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا
 سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛^۱

«اکنون آنچه که می‌بینید فرود آمده و دنیا دگرگون و زشت و ناخوش شده، و خوبی‌هایش پشت کرده، و زندگی‌اش رفته است، و چیزی به‌جا نمانده مگر اندک آبی که در ته ظرف آب باشد، و عیش و پستی که مثل چراگاه بدعاقبت، پایانش وخیم باشد. آیا نمی‌بینید حق را که بدان عمل نمی‌شود، و باطل را که از آن کسی باز نمی‌ایستد و پذیرای نهی نمی‌شود؟ باید مؤمن، دیدار خدا را برگزیند؛ به‌راستی که من مرگ (شهادت) را جز سعادت و زندگی با این ستمکاران را جز ملالت نمی‌بینم».

در این هنگام اصحاب باوفای امام علیه السلام هریک به نوعی و به زبانی اظهار وفاداری و جان‌نثاری کردند و گفتند:

اگر دنیا برای ما جاویدان باشد، و مرگی جز شهادت نباشد ما شهادت را بر زندگی برگزینیم و افتخار کنیم که در برابر تو ما را بکشند و اعضای ما را پاره‌پاره نمایند ما بر نیت و بصیرت خود ثابتیم. با دوستان تو دوست، و با دشمنان تو دشمنیم. خدا را به وجود مسعود تو بر ما منت‌هاست.^۲

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۵؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص ۱۴۹ - ۱۵۰؛ زرنندی، نظم درالسمطین، ص ۲۱۶؛ معتمدالدوله، ق مقام زخار، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.

۲. معتمدالدوله، ق مقام زخار، ص ۳۵۴.

خطاب حسین علیه السلام به یاران

وقتی به زمین کربلا رسید محل شهادت و مقتل خود را به آنها نشان داد. هنگامی که به منزل زباله رسید اصحاب را از شهادت مسلم و عبدالله بن یقطر، آگاهی داد، و فرمود:

«قَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنصِرَافَ

فَلْيَنْصِرِفْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ؛

«شیعه ما، ما را وا گذاشتند هر کس از شما دوست می‌دارد

بازگردد، باید بازگردد که ما را بر او بیعتی نیست».

در این وقت آن مردم از چپ و راست متفرق و پراکنده شدند و جز برگزیدگان و آزمودگان کسی باقی نماند.^۱

در شب عاشورا هنگامی که آن مردان خدا به عبادت، ذکر، نماز، و دعا و تلاوت قرآن مشغول بودند آقایان حسین علیه السلام در میان جمع آنها آمد، و این خطبه را خواند:

«أُنِّي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ التَّاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى

السَّرَّاءِ، وَالضَّرَّاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ

أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ؛ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي

الدِّينِ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا، وَأَبْصَارًا، وَأَفْئِدَةً

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۰؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۳؛ ر.ک: ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۸۰۶ - ۸۰۷؛ سماوی، ابصارالعین، ص ۴۸.

فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ
 أَصْحَابًا أَوْفَى، وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ
 بَيْتِ أَبْرَ، وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ
 عَنِّي خَيْرًا (فَقَدْ أَبْرَرْتُمْ وَعَاوَنْتُمْ) أَلَا وَإِنَّهُ لَأَظُنُّ أَنَّ
 لَنَا يَوْمًا مِنْ هَؤُلَاءِ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ
 فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ،
 وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَدَعُونِي
 وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَإِنَّهُمْ لَيْسَ يُرِيدُونَ غَيْرِي؛^۱

فرمود:

«خدا را به نیکوتر وجهی مدح و ثنا می‌کنم، و او را در
 خوشی و ناخوشی حمد و سپاس می‌کنم. خدایا! تو را
 حمد می‌نمایم که ما را به نبوت گرامی داشتی و به ما
 قرآن آموختی و فقه دین به ما بخشیدی و برای ما چشم
 و گوش و دل قرار دادی پس ما را از شکرگزاران قرار
 بده، (اما بعد) من اصحابی را با وفاتر و بهتر از اصحاب
 خود، و اهل‌بیتی را نیکوتر و بایبوندتر از اهل‌بیت خود
 نمی‌دانم، خدا شما را پاداش نیک دهد که شرط نیکی و
 یاری را به‌جا آوردید ما را با اینان روزی سخت در پیش
 است. به شما اذن دادم که همگی بروید، بیعت خود را از

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۱۷؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۴۵۵؛
 معتمدالدوله، قمقام زخار، ص ۳۸۲؛ سماوی، ابصارالعین، ص ۹؛ محمدرضا، الحسن و الحسين سبطا
 رسول‌الله، ص ۱۱۶ - ۱۱۷.

شما بازگشودم، بر شما عهد و بیعتی نیست. این تاریکی شب را مرکب خود قرار دهید، و مرا با این مردم بگذارید؛ زیرا اینان جز من دیگر کسی را طلب نکنند».

در اینجا نیز برادران و برادرزادگان و اصحاب امام علیه السلام هر یک به نوبت برخاستند و شرط وفاداری به جا آوردند و سخنانی گفتند که تا جهان باقی است سرمشق اصفیا و اولیاست.

سپس حسین علیه السلام آنها را در حال دعا و عبادت گذاشت و به خیمه بازگشت و مشغول رسیدگی به کارها و وصیت به امور مهم خود گردید.^۱ چنانچه می بینیم حسین علیه السلام تا شب عاشورا همواره اصحاب و یاران خود را از پایان کار، آگاهی می داد. روش سیدالشهدا علیه السلام با جمع آوری عده و عده سازگاری نداشت. خطبه‌ها، نامه‌ها و گفت‌وگوهای امام علیه السلام با جمع آوری سپاه و سرباز منافات داشت. هرگز از فتح و غنیمت و اعطای منصب و حکومت سخنی به میان نمی آورد و به جز امر خدا و تکلیف شرعی و امتثال فرمان، باعث و محرکی نداشت.

بنابراین بسیار خطاست اگر کسی قیام امام علیه السلام را تعلیل به علل سیاسی یا اختلافاتی که بین بنی هاشم و بنی امیه بوده است بنماید؛ هرچند آن اختلافات نیز بر اساس تباین اخلاقی و منافرات روحی و

۱. معتمدالدوله، قمقام زخار، ص ۳۸۳؛ سماوی، ابصارالعین، ص ۹. الحق آن اصحاب باوفا به آنچه گفتند عمل کردند و روز عاشورا فداکاری و ثبات قدم و ایمانی از خود نشان دادند که دوست و دشمن از وفا و پایداری و استقامت و محبتشان به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله متحیر شدند.

اختلاف فکر این دو قبیله بود و از موجبات شدت دشمنی یزید، همان کینه‌های دیرینه او و فامیلش نسبت به بنی‌هاشم و اخلاق زشتی بود که در محیط فاسد تربیت بنی‌امیه کسب کرده بود.

ولی قیام حسین علیه السلام بالاتر از این بود که از آن اختلافات گذشته سرچشمه بگیرد. چنانچه بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله ارتباطی به اختلاف بنی‌هاشم و بنی‌امیه نداشت، علت قیام حسین علیه السلام نیز این اختلاف نبود و یگانه کلمه‌ای که می‌توانیم در علت قیام آن حضرت بگوییم این است که نهضت حسین علیه السلام یک مأموریت الهی و فرمان‌پذیری واقعی بود که با سیاست و تصرف مسند حکومت و زمامداری و منافع دنیوی هیچ‌گونه ارتباطی نداشت.

دلایل و شواهد تاریخی و روایات فوق و بسیاری از روایات و شواهد دیگر به اهل تدبر ثابت می‌کند که علت قیام حضرت، امر پروردگار بوده و اغراضی مانند منابع مادی، مصالح شخصی و... را در این حرکت نمی‌توان تصور کرد.

آیا شرایط امر به معروف و نهی از منکر موجود بود؟

۲. امر به معروف و نهی از منکر دارای شرایطی خاص می باشد از جمله شرایط مهم این فرع شرعی احتمال تأثیر است. از بدیهیات آن زمان این بود که یزید و پیروانش نه از حکومت کناره می گرفتند و نه از روش خود دست برمی داشتند. یکی دیگر از شرایط امر به معروف و نهی از منکر امنیت از ضرر می باشد. حال آنکه جان، مال، فرزندان و یاران حضرت در این جریان از هیچ گونه امنیتی برخوردار نبودند. با این اوضاع چگونه امام علیه السلام یکی از علل قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر می دانستند؟

اولاً: شرایط احکام و خصوصیات و فروع آن را باید از حسین علیه السلام آموخت. استوارترین دلیل بر جواز هر عمل، انجام آن توسط امام معصوم علیه السلام است. به عبارت دیگر گفتار و رفتار آن حضرت از ادله احکام شرعی می باشد.

بر این اساس نمی توان احتمال تأثیر و امنیت از ضرر را از شروط انحصاری امر به معروف و نهی از منکر دانست، بلکه از حرکت تاریخی

سیدالشهدا علیه السلام می‌توان دریافت که علاوه بر شروط مذکور شرط‌های دیگری نیز در انجام امر به معروف و نهی از منکر دخیل می‌باشد. ثانیاً: مسلم نیست که شرعاً در هر مورد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به امنیت از ضرر باشد بلکه می‌توان گفت در بعضی موارد عکس آن ثابت است و باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسده‌ای که از آن متوجه انسان می‌شود سنجید، اگر مصلحت این فرع دینی اهمّ و شرعاً لازم‌الاستیفا باشد، مانند بقای دین، تحمل ضرر لازم و ترک امر به معروف جایز نمی‌باشد.

به بیان دیگر، بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی که غرض بازداری اشخاص از معصیت و مخالفت، و واداری آنها به اطاعت و انجام وظیفه است، و بین امر به معروف و نهی از منکری که جنبه عمومی و کلی داشته و احیای دین، بقای احکام و شعائر به آن وابسته باشد و ترک آن موجب خسارت‌ها و مصائب جبران‌ناپذیر و قوت کفار و تسلط آنان بر مسلمانان شود، تفاوت وجود دارد. به‌طور مثال در عصر حکومت یزید ملّیت جامعه اسلام در خطر تغییر و تبدیل به ملّیت کفر بود و اوضاع و احوال نشان می‌داد که به‌زودی دین از اثر و رسمیت افتاده و اسلام از جامعه مسلمین رخت بر خواهد بست. در صورت اول امر به معروف و نهی

از منکر مشروط به امن از ضرر است و در صورت دوم و خوب، مشروط به امن از ضرر نیست و باید با احتمال تأثیر و عدم ترتب مفسده بزرگ‌تر، دین را یاری کرد و خطر را از اسلام دفع نمود، اگرچه به فداکردن مال و جان برسد.

ثالثاً: احتمال تأثیر بر دو نوع می‌باشد: گاه شخصی در حال انجام معصیت است و از طرفی احتمال تأثیر نهی از منکر در مورد او داده نمی‌شود، در این صورت نهی از منکر جایز نیست؛ و گاه بالفعل احتمال تأثیر نهی از منکر را نمی‌دهیم ولی می‌دانیم در آینده مؤثر واقع خواهد شد، در این صورت نهی از منکر واجب، و با صورت احتمال تأثیر فعلی، فرق نمی‌کند. مانند آنکه اگر با فرق ضالّه یا مؤسسات فساد مبارزه کنیم و معایب و مفاصد و مقاصد سوء آنها را به گوش مردم برسانیم و اعلام خطر نماییم احتمال اینکه پس از مدتی دستگاهشان بی‌مشتري و برچیده شود وجود دارد و یا اینکه اثر آنها در فساد جامعه کمتر گردد و یا حداقل از گسترش بیشتر تبلیغات و فسادشان جلوگیری به عمل می‌آید و یا اگر کارگردانان آنها دست از خیانت بردارند در اثر نهی از منکر، تبلیغات سوء آنها باعث گمراهی نخواهد شد، در این مورد امر به معروف و نهی از منکر با احتمال تأثیر آن در آینده، واجب است.

عَلَم مبارزه در دنیای معاصر

در دنیای معاصر هم بیشتر مللی که توانسته‌اند بندهای اسارت خویش را پاره کرده و به آزادی و استقلال برسند برای مبارزه، همین راه را انتخاب نموده‌اند. آنها با فداکاری، تحمل نامالیمات و دشواری‌ها و متاعب و تهییج احساسات، دشمنان خود را در افکار محکوم و پایه‌های تسلط و نفوذ آنان را متزلزل و به تدریج ساقط می‌سازند؛ در این مبارزات آنان که پرچم به دست گرفتند، پیروز شدند و خون‌هایشان بهای آزادی جامعه و برافتادن نفوذ بیگانه است. این پیکار اگرچه نتیجه‌اش در آینده ظاهر می‌شود، موفقیت‌آمیز و افتخاربرانگیز است؛ زیرا غرض، ریاست و حکومت نیست بلکه هدف، اصلاح و نجات جامعه می‌باشد.

تأثیر مجاهدات مردان خدا

مردان خدا نیز برای هدف‌های عالی انسانی و الهی خود، گاهی چنین مبارزاتی دارند و با اینکه می‌دانند دشمنان خدا خوششان را می‌ریزند و سرشان را بالای نیزه می‌کنند ولی باز هم برای نجات اسلام و توحید، پیکار و جهاد می‌نمایند تا عکس‌العمل قیام آنها به تدریج مردم را بیدار، و مسیر تاریخ را عوض نماید.

حسین علیه السلام با وضعی که پیش آمده بود و در شرایطی که احکام قرآن و موجودیت اسلام را شدیدترین خطرات تهدید می‌کرد، آینده اسلام

تاریک و مبهم بود، بلکه معلوم بود به زودی، خورشید نورانی اسلام غروب، و دوران شرک و جاهلیت بازگشت خواهد نمود، نمی توانست با در نظر گرفتن احتمال یا قطع به ضرر، دست روی دست بگذارد و ناظر این مصیبت‌ها برای عالم اسلام باشد.

حسین علیه السلام خطر دین‌زدایی را کاملاً احساس می‌کرد؛ بنابراین در همان آغاز در پاسخ مروان که گفته بود با یزید بیعت کن و با خاطری آسوده زندگی نما، فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ

إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»^۱

«برای خداییم؛ بازگشتمان به سوی اوست. باید با اسلام

وداع کرد؛ زیرا امت به شبانی مانند یزید مبتلا گشته است.»

یعنی وقتی یزید زمامدار مسلمین شود معلوم است که اسلام به چه سرنوشتی گرفتار می‌گردد؛ آنجا که یزید است اسلام نیست، و آنجا که اسلام است یزید نیست.

در مقابل چنین منکری، حسین علیه السلام باید به پا خیزد و دفاع کند و سنگر اسلام را خالی نگذارد - هر چند خودش و عزیزانش را بکشند، و خواهران و دخترانش را اسیر نمایند - زیرا حسین علیه السلام بقای اسلام و

^۱ ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۷؛ ابن‌طاووس، اللهوف، ص ۱۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴،

ص ۳۲۶؛ مقرر، مقتل‌الحسین علیه السلام، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

بقای احکام اسلام را از بقای خویش مهمتر می‌دانست، پس جان خود را فدای اسلام کرد.

حسین علیه السلام یقین به تأثیر داشت

شرط احتمال تأثیر هم موجود بود، بلکه حسین علیه السلام یقین به تأثیر داشت. او می‌دانست که نهضت و قیام، اسلام را حفظ می‌کند و حرکت او ضامن بقای دین خواهد بود. می‌دانست که اگر بنی‌امیه او را که به‌عنوان نوهٔ پیغمبر و مرکز تحقق آمال معنوی و اسلامی مردم، و شریف‌ترین و گرامی‌ترین خلق و محبوب‌ترین افراد در قلوب جامعه است، بکشند دیگر قدرشان درهم شکسته خواهد شد، و چنان سیل خشم و نفرت مردم به سویشان سرازیر می‌شود که توان هجوم به اسلام در آنها از میان می‌رود، در این شرایط باید موقعیت دفاعی به خود بگیرند تا بتوانند چند صباحی پایه‌های لرزان حکومت کثیف خود را از سقوط نگاه دارند.

می‌دانست که شهادت او و اسارت اهل‌بیت علیهم السلام ماهیت بنی‌امیه و عداوت‌های آنها را با اسلام و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله آشکار می‌سازد و عکس‌العمل قتل او ریشه‌های اسلام را در دل‌ها استوار کرده و حس تمرد و سرپیچی از اوامر امویان را در همه ایجاد می‌کند. احساسات اسلامی و شعور دینی مردم را بیدار و زنده می‌سازد.

می‌دانست که وقتی بنی‌امیه او را کشتند، مردم دستگاه خلافت و حکومت را در مسیر خلاف مصالح اسلام و مسلمین می‌دانند و آن را نماینده افکار جامعه‌های مسلمان نمی‌شناسند. معلوم است حکومتی که دشمن دین و خاندان رسالت شناخته شد، هرچند مدت کوتاهی در ظاهر بر مردم فرمانروایی کند، نخواهد توانست با سوءاستفاده از مسند رهبری اسلامی جامعه را گمراه و اندیشه‌ها را منحرف سازد.

نتیجه قیام کربلا

فاجعه کربلا دنیای اسلام را تکان داد و مانند آن بود که شخص پیغمبر ﷺ شهید شده باشد. در تمام شهرها احساسات خشم‌آگین مردم نسبت به بنی‌امیه به جوش آمد و انقلاب‌های ضد اموی یکی پس از دیگری شروع شد و سرانجام حکومتی که به اسم اسلام، از شرک و کفر ترویج می‌کرد ساقط شد. خون‌های پاکی که از اهل بیت علیهم‌السلام ریخته شد، بهای نجات اسلام و شور و هیجان دینی مردم علیه بنی‌امیه بود.

امر به معروف، تکلیف سیدالشهدا علیهم‌السلام

اثبات شد که امر به معروف و نهی از منکر حسین علیه‌السلام از نظر قواعد عمومی و فقهی نیز لازم و از واجبات بوده است. حسین علیه‌السلام در راه ادای این تکلیف از جان خود و عزیزترین و لایق‌ترین جوانان و برادران و یاران چشم پوشید و همه را فدای مقاصد بزرگ و عالی

اسلامی کرد؛ با اینکه سیل مصائب به‌سوی او هجوم آورد، ثابت و پایدار ایستادگی کرد و از دین و هدف خود دفاع نمود. با آنکه اطفالش را در شدت تشنگی می‌دید، و کودکانش را برابر چشمانش به فجیع‌ترین وضع کشتند، به‌قدر یک سرسوزن از برنامه کار و ادای وظیفه منحرف نشد. آری! قیام حسین علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر بود. مبارزه با ظلم و ستم و کفر و ارتجاع واقعی بود.

کربلا، عرصه بزرگ‌ترین امتحان

تاریخ امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و کفر، نشان نمی‌دهد که فرد دیگری جز امام حسین علیه السلام را با زن و فرزند و عائله، انبوهی از لشکری ستمگر، احاطه کرده باشد و خواهران و دختران خویش را در معرض اسیری مشاهده نماید و بیش از هفتاد زخم شمشیر و نیزه از دشمن خورده باشد اما درعین حال، عزت و کرامت نفس خود را حفظ کرده و به دین و وظیفه خود وفادار بماند.

این حسین علیه السلام بود که در راه امر به معروف و نهی از منکر چنان قوت قلب و شجاعتی در روز عاشورا اظهار کرد که از عهده آن همه امتحانات بزرگ برآمد و در بین شهدای راه حق، رتبه اول را حائز شد. این حسین علیه السلام بود که پی‌درپی علاوه بر آن زخم‌هایی که به جسمش می‌رسید، مصائبی از داغ جوانان و شهادت برادران و برادرزادگان و

طفل شیرخوار که هرکدام شجاع‌ترین افراد را از پا درمی‌آورد و ناچار به تسلیم می‌سازد بر او وارد می‌شد و روح پر از ایمان و دل لبریز از صبر و یقین او را متزلزل نساخت.

این حسین عَلَيْهِ السَّلَام بود که در ادای وظیفه نهی از منکر، با این همه شدائد و سختی‌ها عذری نیاورد و برای ترک آن بهانه‌جویی نکرد و مصداق این حدیث مشهور نبوی گردید:

«سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي حَمَزَةٌ وَرَجُلٌ قَامَ إِلَى إِمَامٍ

جَائِرٍ فَأَمْرُهُ وَنَهَاهُ فَقَتَلَهُ»^۱

«سرور شهیدان، عموی من حمزه می‌باشد و مردی است که علیه پیشوایی ستمگر به جهاد برخیزد؛ او را امر به معروف و نهی از منکر نموده، در نهایت به دست آن ظالم، کشته شود».

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۵، ص ۴۱۶؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۹۴.

آیا قیام کربلا سیاسی بود؟

۳. از آنجا که هدف از قیام امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی و برکنار کردن یزید بود پس قیام آن حضرت با هدفی سیاسی اتفاق افتاد و اگر هدفی غیر از این را دنبال کرد پس چرا حضرت دعوت اهل کوفه را پذیرفت و به چه علت پسرعموی گرامی اش مسلم علیه السلام را به کوفه فرستاد؟ تمامی این قرائن نشان دهنده غرض سیاسی امام حسین علیه السلام می باشد.

معنای واقعی سیاست

اولاً: قیام برای تشکیل حکومت حق و عدالت اسلامی و تضمین حُسن جریان امور اجتماعی و عمومی و اجرای احکام و نظامات آسمانی قرآن مجید و اصلاحات حقیقی از شخصیتی مثل حسین علیه السلام عین سیاست و به معنا و مفهوم صحیح و معقول و واقعی آن است. میان این سیاست با سیاستی که از آن توطئه و نیرنگ و فتنه‌انگیزی و مقدمه‌چینی برای مقاصد شخصی و به دست آوردن قدرت و تفوق، قصد می‌شود، هیچ رابطه‌ای نیست. آن سیاستی که هدف آن تشکیل

حکومت اسلامی است، کوشش برای حفظ حقوق و تأمین آزادی انسان‌ها و حکومت خدا و احکام خدا بر مردم است. اما آن سیاستی که در عرف بعضی از مردم عصر ما معمول شده به معنای طلب حکومت و تفوق بر جامعه و استثمار دیگران می‌باشد؛ پرواضح است که چنین سیاستی مذموم است.

سیاست امام علی علیه السلام، سیاست بود و سیاست معاویه هم سیاست شمرده می‌شد. هر دو جنگ می‌کردند، و هر دو قشون و سپاه داشتند اما این کجا و آن کجا؟ امام علی علیه السلام جنگ می‌کرد:

لِتَكُونَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا^۱

تا اینکه کلمه خدا برتری یابد.

جنگ می‌کرد تا احکام خدا بر همه حاکم گردد و مساوات و عدالت اسلامی برقرار شود. اما معاویه جنگ می‌کرد تا زمامدار و برگردن مردم سوار شود و بر مال و جان و ناموس جامعه مطابق میل و هوسش حکمرانی نماید. البته اگر غرض از سیاست، روش معاویه و عمروعاص باشد، مذموم و نزدیک شدن به آن نزدیک شدن به آتش است، و اگر غرض از سیاست، روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام باشد از عالی‌ترین صفات کمال بشری است.

۱. اشاره به آیه ۴۰ سوره توبه: ﴿ وَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا ﴾.

رابطه سیاست و دیانت

همکاری عموم، نظارت قاطبه مردم، اجرای عدالت، برقراری نظم صحیح، تشکیل اجتماع هرچه بهتر و مترقی‌تر، و برپایی حکومت اصلاح و مسئولیت مشترک، جزو برنامه‌های عالی اسلام است. هرگز این سیاست از دیانت و روحانیت جدا نیست، و این سخن که بر زبان افرادی بی‌اطلاع از حقایق اسلام افتاده که: «روحانیت از سیاست جداست»، سخن بیگانگان و دشمنان اسلام است که می‌خواهند اسلام را تجزیه کرده و آن را در دایره عبادات و اخلاق، محبوس سازند و مانع اتحاد مسلمین و تجدید عظمت آنها و اجرای نظامات اسلام شوند و قوانین فاسد بیگانگان و روش کفار را در بین مسلمانان رایج سازند.

اگر شخص مسلمان چنین عقیده‌ای داشته باشد - یعنی اسلام را فقط یک سلسله برنامه‌های روحی و معنوی بداند و برنامه‌های دیگر اسلام را در کشورداری، عمران و حقوق، انتظامات و آئین دآوری و ... انکار کند - طبق موازین و شرایطی که در فقه مقرر شده محکوم به کفر و خروج از اسلام خواهد بود.

این عقیده که اسلام، شامل تمام مسائل زندگی اجتماعی و فردی مسلمانان است و اسلام برای همه، دین و عقیده، وطن، حکومت، قانون، روحانیت، سیاست، صلح و جنگ و همه چیز است و از هیچ یک

از شئون و مسائل حیات بشر جدا نیست، عقیده‌ای است که باید کاملاً به مسلمان‌ها تفهیم شود و حقایق و معانی بلند آن تشریح گردد. هر مسلمان (به‌خصوص افراد مؤثر در جامعه) باید در سکوت و کناره‌گیری از مسائل اجتماعی و در نطق و دخالت و قیام خود، به پیشرفت اسلام و اجرای احکام و ترقی و عظمت مسلمانان توجه نمایند.

بنابراین، شکی نیست که اصلاحات و مدافعه از اوضاعی که در آن عصر، اسلام را تهدید می‌کرد، با تشکیل حکومت اسلامی و گرفتن مسند خلافت از عنصر ضداسلام و ناپاکی مثل یزید تأمین می‌شد و اگر حسین علیه السلام که هم امام منصوص و هم ازهرجهت شایستگی و صلاحیتش مورداتفاق مسلمانان بود، زمامدار می‌شد آن مفاسد، مرتفع و اسلام در مسیر واقعی خود به جلو می‌رفت.

پس قیام حسین علیه السلام برای برکنارکردن یزید و تشکیل حکومت اسلامی شرعی و واجب بود، و این مقصد، قیام را از حقیقت و خلوص و حفظ دین و خیر و اصلاح خارج نمی‌ساخت و به طلب سلطنت و اغراض سیاسی آلوده نمی‌کرد.

اصل تأسیس حکومت اسلامی در صورت همکاری مردم ارزش آن را داشت که حسین علیه السلام برای آن قیام نماید، بلکه در صورت همکاری و پایداری و استقامت مردم شاید بهترین و نزدیک‌ترین راه به هدف

حسین علیه السلام بود، ولی چون آن حضرت علاوه بر علم امامت، از اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردم و شدت سوءنیت و ظلم بنی امیه، شهادت خود را پیش‌بینی می‌کرد، تصمیم گرفت با صدای مظلومیت و عکس‌العمل تحمل آن مصائب جانکاه، مسلمانان را بیدار و اسلام را نجات دهد.

نگرانی مردم

ثانیاً: قبول دعوت مردم کوفه و اعزام مسلم علیه السلام با این هدف انجام شد که پس از مرگ معاویه و ولایتعهدی یزید که به فسق و فجور و انحراف از تعالیم اسلام معروف و مشهور بود، مسلمانان بیدار و متوجه، در سرگردانی و تحیر عجیبی افتاده و سنگینی حکومت تحمیلی یزید آنها را ناراحت کرده بود. عالم اسلام از نظر عموم (جز جیره‌خواران و دست‌نشانندگان بنی‌امیه) بدون خلیفه و زمامدار شرعی بود! زیرا بنا بر مذهب شیعه، حسین علیه السلام امام و خلیفه منصوص و تعیین شده از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و بنا بر نظر دیگران هم زمامداری یزید مطابق اصول شرعی انجام نپذیرفته بود؛ چون هم انتخابش از طرف معاویه بر اساس رعایت مصلحت مسلمین انجام نگرفت، و هم اهل حلّ و عقد و بزرگانی که رأیشان میزان رأی عموم بود، از بیعت با او خودداری کردند. کسانی هم که به او رأی داده بودند یا از

بیم شمشیر ابن زیادها و مسرف بن عقبه‌ها، یا به طمع جوایز و گرفتن پول و درجه و مقام بود. معاویه، مروان و دیگران را با پول و رشوه و وعده حکومت ساکت کرد. وی برای مروان، ماهی هزار دینار و برای افراد دیگر، صد دینار اضافه حقوق قرار داد.^۱

به‌طور کلی، جز کسانی که تحت تأثیر تهدید یا تطمیع و حفظ منافع بودند، نوع مردم از حکومت یزید نگران، و بیعت با او را شرعی و سبب وجوب اطاعت و حرمت خروج بر او نمی‌دانستند.

نگاه جامعه به سیدالشهدا علیهم‌السلام

باشخصیت‌ترین کسی که نامش بر زبان‌ها بود و مسلمانان به او ارادت داشتند و او را برای خلافت و رهبری شایسته‌تر از هر کس می‌شناختند، حسین علیه‌السلام بود. و نگاه مردم برای اصلاح و تأسیس حکومت اسلامی به او بود (چشم‌ها از او برداشته نمی‌شد) و او که صاحب حق و در نظر همه سزاوارترین افراد بود، اگر از گرفتن حق خویش خودداری می‌کرد و به وضعی که پیش آمده رضایت می‌داد، دست دیگران هم بسته می‌شد، و همه آن را در رضایت به حکومت یزید عذر و حجت قرار می‌دادند. پس آنچه در مرحله اول بر حسین علیه‌السلام لازم بود، این بود که از بیعت با یزید امتناع نماید و دست مسلمانان را برای اقدام و تجدید

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۹؛ عقاد، ابوالشهداء، ص ۲۰۳.

حکومت اسلامی و همکاری باز گذارد و آنها را با بیعت و تسلیم خود در برابر عمل انجام شده قرار ندهد و حجت را بر آنها تمام سازد و در مرحله بعد هم باید برای اتمام حجت، دعوت آنها را برای تأسیس حکومت اسلامی به رهبری خودش بپذیرد.

با این اوضاع وقتی نامه‌ها و فرستاده‌های مردم عراق و رؤسای قبائل مبنی بر دعوت آن حضرت بر قبول زمامداری و خلافت و اظهار انقیاد، اطاعت، فداکاری و دلسوزی برای وضع ناهنجار مسلمین، به آن حضرت رسید، به ظاهر حجت را بر امام علیه السلام تمام کردند. پس آن حضرت در آن موقعیت حساس، پیشنهاد آنها را پذیرفت و پسرعمّ عزیز و ارجمند خویش را به کوفه فرستاد.

معلوم است که سید الشهداء علیه السلام با آن همه اصرار و اظهار حضور مردم عراق در چنان فرصت تاریخی، ناگزیر بود دعوت آنها را بپذیرد. اگر او به داد مردم نرسد و صدای استغاثه آنها را جواب ندهد پس مردم چه کنند؟ و جامعه مسلمانی که خود را تشنه اصلاحات می‌داند، چه راهی پیش گیرد؟ سزاوار نبود حسین علیه السلام دعوت آنها را که مدعی همه گونه اظهار اخلاص و فداکاری بودند رد کند و به سوء نیت و پیمان‌شکنی متهم سازد و آنان را به جرم رفتار و کردارشان با پدر و برادرش مؤاخذه نماید.

یا چنانچه بعضی می‌گفتند، به آنها بگوید: «شما اول، شهر را تصرف کنید و عامل یزید را بیرون نمایید، وقتی بدون منازع شد مرا

بخوانید تا بیایم». حسین علیه السلام این پیشنهاد را نداد؛ زیرا به او گفتند: بدون رهبر، انقلاب علیه حکومت اموی نتیجه‌بخش نیست و به‌علاوه معنای آن این است که شما خود بروید و جنگ کنید و کشته بدهید، اگر میدان را صاف و بی‌مانع کردید مرا بخوانید تا زمامدار شوم؛ این پیشنهادها در افکار مردم بهانه‌جویی و شانه‌خالی‌کردن از زیر بار تکلیف شمرده می‌شد.

آنها زبان حال و مقالشان این بود: ما امام نداریم، پیشوا نداریم، جامعه اسلام بدون رهبر و امامی که قائم به امور باشد مخصوصاً با روی کار آمدن جنایت‌کاری مثل یزید، متلاشی می‌شود؛ باید فکری کرد و چاره‌ای اندیشید، ما هرچه فکر کرده‌ایم و مشورت نموده‌ایم، چاره‌ای نیست جز آنکه تو که پسر پیغمبری، به داد اسلام بررسی و حکومت اسلام را از دست این ناکسان خلاص سازی و به‌سوی ما بیایی. این پیشنهاد را در آن عصر و در آن شرایط، حسین علیه السلام باید بپذیرد و اگر خدعه و نیرنگ هم بود، تکلیف او پذیرفتن بود، چنانچه در بعضی از کتب مقتل است که فرمود:

«مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ إِخْدَعَنَا لَهُ»^۱

«هرکس در کار خدا با ما خدعه و نیرنگ کند، خدا هم

از جانب ما خدعه‌اش را به او باز می‌گرداند».

۱. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۲۳.

قبول این پیشنهاد و اعزام مسلم بن عقیل و دست به کار شدن برای تأسیس حکومت اسلامی با سیاست به معنای طلب ملک و ریاست سازگاری نداشت. این سیاست، سیاست اسلامی، و وظیفه دینی و وجدانی و قیام برای خدا بود. بنابراین باینکه می دانست جریان به کجا منتهی می شود، دعوت اهل کوفه را پذیرفت و مسلم را به آنجا فرستاد.

پاسخ به التجاء مردم

مسلم به کوفه آمد و بدون آنکه مالی و رشوه‌ای برای سران قبائل بیاورد^۱ یا وعده مقام و منصب به کسی بدهد یا کسی را تهدید نماید، در محیطی آزاد شروع به کار کرد و چنانچه می دانیم با حُسن استقبال مردم که کاشف از همان خواسته‌های واقعی و کمال خوش بینی آنها به حسین علیه السلام و تنفر شدیدشان از بنی امیه بود روبه‌رو شد. هجده هزار نفر یا شصت هزار نفر با او با رغبت و شوق، بیعت کردند و تشکیل خلافت اسلامی پی‌ریزی گردید، زمامداری حسین علیه السلام رسمیت یافت. چون اهل حلّ و عقد و مسلمانان آزادانه با احدی جز آن حضرت بیعت نکرده بودند، آن حضرت در عرف کسانی هم که خلافت را با اجماع می دانند، خلیفه شرعی گردید. پس این بیعت، یک بیعت واقعی بود، زیرا نه پول در کار بود و نه زور، ولی متأسفانه

۱. حضرت مسلم برای مخارج خود هفتصد درهم در کوفه قرض کرد که در هنگام شهادت وصیت به پرداخت کرد. عقاد، ابوالشهداء، ص ۲۱۵ و سایر کتب مقتل.

حوادثی که پیش آمد و محبت مال و زروزیور دنیا و بیم از مرگ و ضعف ایمان و فقدان شجاعت اخلاقی، آنها را از استقامت و فداکاری در راه مقصد و عقیده بازداشت تا با آن وضع اسفانگیز و جنایت بار، عهدشکنی و بی وفایی کرده و ذلیل و مغلوب مطامع پست مادی شدند.

بدیهی است آنچه از حسین علیه السلام صادر شد از جواب نامه ها و اعزام مسلم و عزیمت خود آن حضرت به سوی عراق، همه به ظاهر پاسخ مثبت به ندای التجا و استغاثه مردم کوفه و کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی بود.

اما چون باطن کار بر آن حضرت معلوم بود و چون او برنامه ای را که انبیا و اولیا اجرا کردند اجرا می نمود، دعوت مردم کوفه را قبول و حجت را بر آنها تمام کرد و مفاد آیه کریمه ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱ را به کار بست.

ثمرات پذیرش دعوت کوفیان

همان طور که یکی از فواید دعوت پیغمبران، قطع عذر ﴿وَلَيْتَلَّ يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۲ است، حسین علیه السلام که خلیفه و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله بود هم با مردم اتمام حجت و قطع عذر نمود.

۱. انفال، ۴۳. «تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند، از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده می شوند (و هدایت می یابند)، از روی دلیل روشن باشد».

۲. نساء، ۱۶۵. «تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

حوادث کوفه و بی‌وفایی مردم نشان داد که تشکیل حکومت اسلامی در آن شرایط میسر نیست و راه دفع خطرات از اسلام، خودداری از بیعت و تسلیم، استقامت، تدارک انقلاب فکری، تهییج احساسات، فداکاری و بی‌اثرکردن برنامه‌های تخریبی بنی‌امیه است. خلاصه جواب این است که با حساب دقیق، نجات اسلام با یکی از این دو راه ممکن بود:

نخست: تشکیل حکومت اسلامی و برکنارکردن یزید.
دوم: فداکاری در راه امتناع از بیعت و تسلیم و استقبال از شهادت و مظلومیت فوق‌العاده؛ از آنجا که راه اول به‌عزت ناپایداری مردم به نتیجه نمی‌رسید، امام علیه‌السلام از آغاز کار، راه دوم را انتخاب کرد، و برای اتمام حجت تا وقتی پیمان‌شکنی مردم کوفه، علنی و آشکار نشده بود از راه مشترک به طرف مقصد دوم می‌رفت.

پس تشکیل حکومت اسلامی اگرچه هدف عالی و مقصد مقدسی بود که طلب آن، از مقام امامت و عصمت حسین علیه‌السلام چیزی کم نمی‌کرد، بلکه قیام برای آن نیز از جانب آن حضرت بجا و سزاوار بود؛ اما چون شرایط آن موجود نبود، با علم امام به واقع و پیش‌بینی آینده، نمی‌توان آن را از علل و اسباب قیام شمرد.

آیا قیام کربلا ساده انگارانه بود؟

۴. آیا نهضت حسینی یک تندروی سیاسی و به دور از دوراندیشی و یک نوع خوش گمانی ساده انگارانه به مردم عراق نبود؟ آیا قیام عاشورا نتیجه عدم شناخت جامعه سیاسی آن زمان توسط اصحاب کربلا نیست؟

منشأ سؤال

برخی از قلم به‌دستان ناصبی طرف‌دار بنی‌امیه، مخصوصاً معاویه و یزید، قیام حسین علیه السلام را یک تندروی و انتحار سیاسی و ترک حزم و دوراندیشی و خوش گمانی به مردم عراق شمرده و با الفاظی اعتراض‌آمیز از نهضت حسین علیه السلام انتقاد و به‌جای اینکه بنی‌امیه و مخصوصاً معاویه را که موجب تفرقه و اختلاف مسلمین شد و بر خلیفه بحق خروج کرد و پسرش یزید را که شایستگی نداشت، به رسم اکاسره و قیاصره، ولیعهد ساخت، نکوهش و تویخ کنند به روش پاک و مقدس حسین علیه السلام و قیام او بر ضد یزید، حمله کرده و در پایان مقال می‌گویند: حسین علیه السلام در موقعی با یزید مخالفت کرد که هنوز از او جور و ستمی ظاهر نشده بود.^۱

۱. خضری‌بک، محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

در پاسخ باید گفت: در محیط مسلمین و جهان اسلام خصوصاً باتوجه به سوابق روشن سیدالشهدا علیه السلام و فضایل و مناقب او و اخبار و احادیث متواتره‌ای که در شأن و بلندی مقامش از پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله روایت شده، احتمال آنکه حسین علیه السلام در این قیام؛ قدمی به اشتباه برداشته باشد مردود و منتفی است و مصاب‌بودن آن حضرت، یک فکر عمومی و نظر و رأی همگانی است.

پیشوای فداکاری

در عصر ما عموم عقلا و طبقات فاضل دنیا، بر این عقیده هستند که باید تا سرحدّ امکان با ظلم و ستم و استثمار ضعیفان مبارزه کرد. اندیشمندان عالم، حیات و بقای ملل را وابسته به مقاومت آنها در برابر ظلم و ستم می‌دانند و روش حسین علیه السلام را می‌ستایند؛ او را پیشوای فداکاران راه نجات بشر و آزادی ملت‌ها و اصلاحات دانسته و به یاهو‌سرایی‌های مُشتی ناصبی اعتنا نمی‌کنند. کسانی که این یاهوها بر قلم و زبان‌شان جاری شود مورد طعن و ردّ مسلمین واقع می‌گردند.

اول: نویسنده ناصبی گمان کرده قیام حسین علیه السلام به منظور طلب سلطنت بوده و حاصل نشدن آن به علت ترک حزم و احتیاط و آماده‌نساختن وسایل و اسباب می‌باشد؛ از این جهت، حرکت امام علیه السلام را بدون مطالعه عاقبت کار و دوراندیشی شمرده و مورد انتقاد قرار داده است.

انگیزه قیام کربلا

قیام امام علیه السلام برای طلب حکومت نبود. آن حضرت از عواقب امر، مطلع بود و دیگران هم از مال و پایان این حرکت، آگاه بودند. امام علیه السلام خود را مکلف می‌دانست که در برابر وضعی که پیش آمده عکس‌العمل نشان دهد.

او بیعت با یزید را جایز نمی‌دانست و امتناع از آن را هرچند به قیمت خون پاکش تمام شود واجب می‌شمرد.

حسین علیه السلام شخصیت اول در بین امت بوده و تمام شرایط زمامداری اسلامی در او جمع بود؛ ریشه در خاندان رسالت داشت و به اصلاح امت اهمیت می‌داد. این شخصیت مصلح و هدایتگر چگونه راضی شود خلافت، بازیچه جوانی فاسق، فاجر و متجاهر به گناه گردد؟

اگر امر به معروف و نهی از منکر واجب باشد، حسین علیه السلام اول کسی بود که باید به آن عمل کند، و اول کسی است که باید برای پاک‌کردن محیط از منکرات و کفر و ظلم اگرچه به بذل جان باشد، اقدام نماید. اگر حسین علیه السلام در راه بقای دین و دفاع از شرع، مجاهده و فداکاری نکند؛ پس چه کسی جهاد نماید؟

حسین علیه السلام فداکاری و جان‌نثاری در راه اقامه حق و اِمامت باطل و نجات اسلام را واجب می‌دانست که فرمود:

«لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ
الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»^۱
«مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را
جز ذلت نمی انگارم».

و هم او بود که فرمود:

«لَا أُحِبُّ ابْنَ زِيَادٍ إِلَّا إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا فَهَلْ هُوَ إِلَّا
الْمَوْتُ فَمَرْحَبًا بِهِ»^۲
«خواستۀ ابن زیاد را اجابت نمی کنم؛ مگر نتیجۀ آن جز
مرگ نیست، پس به مرگ خوشامد می گویم».

اشتباه در نگاه

اشتباه یا اشتباه کاری در اینجاست که، قیام امام علیه السلام را با قیام سیاستمداران و ریاست طلبان تاریخ مقایسه کرده و آن را انتحار سیاسی و ترک حزم می شمارند با آنکه این قیام از هرگونه شائبه اغراض دنیایی و شخصی منزّه و مبرّاست. در بخش اول همین فصل روشن ساختیم که قیام امام علیه السلام یک قیام الهی و ادای تکلیف دینی و مأموریت خدایی بود و باید آن را با قیام های مشابه آن (نهضت های انبیا و اولیا) مقایسه کرد که به اتکای نیروی مادی و ظاهری نبود.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۵؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵؛ ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴.

ابراهیم خلیل علیه السلام درحالی که نه قشونی داشت و نه شمشیر و اسلحه و نه همکار و همفکری، در برابر پادشاه جباری مانند نمرود قیام کرد و خدایان و مقدسات او و ملتش را خوار شمرد، بت‌هایشان را شکست و پایمال نمود. موسای کلیم علیه السلام چوپان پشمینه‌پوش فقیر، از فرعون مصر خواستار شد که دست از دعوی خود بردارد و استعباد بندگان خدا را ترک کند و بنی‌اسرائیل را آزاد سازد؛ فرعون را گمراه شمرد و از او و قشون و سپاهش بیم نکرد.

محمد صلی الله علیه و آله بی‌معین و یارویاور و تنها و بی‌جمعیت و لشکر، پرچم دعوت گردنکشان متکبر عرب و عجم را به دوش گرفت، و قبایل مشرک و وحشی را که سیصدوشصت بت داشتند، به توحید و پرستش خدای یگانه خواند و به پادشاه ایران و قیصر روم نامه نوشت و همه را به پذیرش دین خدا دعوت کرد.

یحیای پیغمبر صلی الله علیه و آله، مردم را به سوی خدا خواند، اما توسط پادشاه ستمکار کشته شد و سرش را برای فاحشه‌ای به هدیه بردند.

حسین علیه السلام مردم را به حق و عدالت و دین جدش دعوت کرد، او را کشتند و سرش را برای یزید هدیه بردند.

زکریا علیه السلام و سایر پیغمبرانی که کشته شدند یا مردم دعوتشان را پذیرفتند، با اتکا به کدام اسباب ظاهری و وسایل مادی قیام کردند؟

قیام این طبقه جز مأموریت دینی، باعثی نداشت و غلبه و شکست ظاهری برای آنها یکسان بود.

در عصر انبیا نیز کسانی بودند که دعوت ایشان را تندروری و بی‌احتیاطی و استقبال از مرگ و هرگونه خطر می‌شمردند و حتی آنها را به باد استهزا و تمسخر می‌گرفتند؛ چون هدف انبیا را از هدف مردمان دنیاطلب و جاه‌دوست تمیز نمی‌دادند و نهضت‌های روحانی و معنوی و آسمانی را که براساس اطاعت امر خدا و فضیلت و بشردوستی و حقیقت و عدالت و اتمام حجت است، مانند نهضت‌های دنیایی که بر اساس حبّ به دنیا و جاه و ریاست و منفعت شخصی است می‌شمردند.

قیام به موقع

دوم: به نظر نویسنده ناصبی، حسین علیه السلام زمانی قیام کرد که هنوز از یزید، ستمی ظاهر نشده بود و بهتر این بود که صبر کند و حرفی نزنند و حکومت او را امضا نماید تا یزید بر مرکب مرادش سوار شود و ظلم و ستمش عالم را بگیرد، آن وقت قیام کند!

وی گمان می‌کند حسین علیه السلام یزید را نمی‌شناسد، یا مسلمان‌ها او را نمی‌شناختند.

یزید مشهور به فساد اخلاق و اعمال زشت بود. میگساری، سگ‌بازی و تجاهر او به معاصی، معروف بود. کسانی که در زمان

معاویه با ولایتعهدی او مخالفت کردند همه، فساد اخلاق و سوء رفتار یزید را مانع زمامداری او می دانستند.

یزید در زمان پدرش حتی وقتی به مدینه می آمد، با آنکه می دانست کردار و رفتارش به گوش بزرگان اسلام و صحابه می رسد، دست از میگزاری بر نمی داشت.^۱

امام علیه السلام در همان عهد معاویه، او را می شناخت؛ پس به معاویه فرمود: «تو می خواهی مردم را به اشتباه بیندازی، مثل آنکه غائبی را وصف کنی یا کسی را که در پشت پرده است بشناسانی؛ یزید خود را با سگها و کبوترهایش و کنیزان خواننده و نوازنده اش و با انواع کارهای لهو به دیگران شناسانده است. رها کن آنچه را اراده کرده ای! سود نمی دهد تو را اینکه بر خدا وارد شوی درحالی که بار گناهی که از ستم به این خلق داری بیشتر از این باشد».^۲

سوم: اگر یزید بعد از شهادت امام علیه السلام عدل و داد پیشه کرده و به کتاب و سنت عمل نموده بود و آن کردار زشت و رفتار نکوهیده را ترک کرده بود، جا داشت کسی بگوید حسین علیه السلام او را چنان که باید شناخت و در نهضت، شتاب فرمود.

ولی بعد از آنکه حادثه کربلا و اسارت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و واقعه

۱. ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۱۷.

۲. ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

خَرَه و تخریب مکه معظمه و مداومت یزید بر معاصی و تجاهر به فسق و فجور و گناهان کبیره، او را بیش از پیش به مردم معرفی کرد، این گونه سخنان از خضری بک، جز آنکه حکایت از عداوت با اهل بیت علیهم السلام می کند، معنایی ندارد.

نگاه تعصب آمیز

چهارم: چنین اشکالاتی یا از روی تعصب و یا از جهت عدم درک هدف اسلام است. اینان گمان می کنند هرکس علیه هر حکومتی در هر شرایطی قیام کند، عامل تفرقه و اختلاف می باشد و باید از هر ظالم و ستمگر و هر حکومتی، تمکین و اطاعت کرد و با او همکاری و سازش نمود تا تفرقه و اختلاف پیش نیاید؛ اتحاد و همکاری، پسندیده است؛ اگرچه با ستمکاران و برای ظلم و ستم باشد و همه باید با حکومت یزید، ولید، حجاج، معاویه و بیدادگران تاریخ از در سازش درآیند و آنها را به رسمیت بشناسند تا تفرقه ایجاد نشود!

نه، خضری بک! سخت گمراه شده ای، اختلاف و تفرقه بین اهل حق و باطل همیشه بوده و هیچ شریعتی اجازه نمی دهد که اهل حق به بهانه دوری از اختلاف و تفرقه، تسلیم اهل باطل شوند، بر اساس این مبنا ابراهیم خلیل علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در مقابل نمرود، و علیه بت پرستی قیام کردند - العیاذ بالله - عامل تفرقه و اختلاف شدند.

ریشه اختلافات مسلمین، حکومت امثال معاویه مفرق‌الجماعات و یزیده‌ها و مخالفت آنان با تعالیم دین و دستورات اسلام و جاه‌پرستی و دنیاطلبی بود.

قیام هدفمند

پنجم: در نزد امام علیه السلام حساب کار، روشن بود و با کمال بیداری و هشیاری به سوی مقصد و هدفی که داشت می‌رفت و از ماورای پرده‌های زمان، اوضاع بعد را پیش‌بینی می‌کرد. امام علیه السلام تدارک کار را چنان دید که حکومت بنی‌امیه در خشم و نفرت عمومی محو و از شمار حکومت‌های اسلامی خارج و به لعن ابد گرفتار گردند. حسین علیه السلام در این جهت که بنی‌امیه و مخصوصاً یزید و معاویه را از پا درآورد و پرده از باطن کار آنها بردارد و مسلمانان را با خودش در باطل بودن آنها هم‌صدا کند و اسلام را از شر آنها نجات دهد تمام قوایی را که برای این کار لازم بود، بسیج نمود و دقیقه‌ای از دقایق، حزم و احتیاط را ترک نکرد و در راه تأمین مقصد و هدف خویش تمام اطراف و جوانب کار را ملاحظه فرمود. او مقدمات را چنان فراهم کرد که مقصدش تأمین گشت و صدای مظلومیتش عالم‌گیر شد و در نتیجه، بنی‌امیه منفور و مخدول شدند و نقشه‌هایی که داشتند بی‌اثر ماند، و پسر یزید (معاویه دوم) رسماً بر منبر دمشق به مظالم و جرائم پدر و جدش، و فضایل علی علیه السلام و صلاحیت اهل‌بیت علیهم السلام شهادت داد.

آیا قیام کربلا انتحار بود؟

۵. اگر هدف آدمی در جریانات زندگی کشته شدن، مظلومیت و اسارت اهل و عیال باشد، القای نفس در تهلکه است که عقلاً و شرعاً بر حسب آیه کریمه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱ جایز نمی باشد. پس چگونه امام علیه السلام برای شهادت و کشته شدن بیرون شد و مقدمات آن را با اختیار خود فراهم ساخت؟

اولاً: القای نفس در تهلکه^۲ یکی از موضوعاتی است که به حسب اختلاف موقعیت‌ها، گاه حرام و گاه واجب می شود. پس این گونه نیست که مطلقاً القای نفس در تهلکه حرام باشد؛ بر این اساس، آیه فوق به وسیله آیات و روایات دیگر تخصیص می خورد.

اگر اسلام در تهلکه بیفتد، و نجات آن متوقف بر القای نفس در تهلکه باشد آیا باز هم القای نفس در تهلکه جایز نیست؟ و آیا عقلاً و شرعاً کسی که برای حفظ جان خود اسلام را در تهلکه بگذارد مسئول نیست؟ آیا این مورد از مصادیق جهاد و مبارزه نمی باشد؟

۱. بقره، ۱۹۵؛ «خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید».

۲. القای نفس در تهلکه یعنی خود را در کاری انداختن که آن کار، موجب هلاکت می گردد.

فلسفه جهاد و دفاع، دعوت به توحید و آزادکردن بشر از پرستش غیر خدا و حفظ اسلام و نجات دین از تهلکه و یا حفظ کشور اسلام از تسلط اجانب است که بر مردم طبق احکام جهاد و دفاع - با یقین به کشته شدن و افتادن نفوس بسیار در تهلکه - واجب می‌گردد.

اگر دفاع از سنگر و مرز، توقف بر کشته شدن جمعی از لشکر پیدا کرد و برای حفظ مملکت اسلام، دفاع از آن ضرورت داشت، باید با تحمل تلفات سنگین به دفاع پرداخت و این القای در تهلکه، جایز بلکه واجب است.

ثانیاً: حکم حرمت القای نفس در تهلکه حکمی ارشادی و تأیید حکم عقل به قبح «القای در تهلکه» است. بدیهی است که استنکار عقل در موردی می‌باشد که مصلحت مهمتر در بین نباشد ولی اگر حفظ مصلحت بزرگ‌تری توقف بر آن یافت، عقل به جواز و گاه به لزوم و حسن القاء، حکم می‌نماید.

ثالثاً: هلاک و تهلکه به چند گونه تصور می‌شود که به دو مورد آن اشاره می‌شود:

الف: موردی که برای القای در تهلکه مقصد صحیح شرعی و عقلی تصور نشود. که در این صورت نتیجه چنین القایی فنا و ضایع و بیهوده شدن است. ممکن است مراد از تهلکه در آیه شریفه این قسم هلاکت باشد.

ب: موردی که برای القای در تهلکه مقصد صحیح عقلی و شرعی مثل حفظ دین و ادای تکلیف و دفاع از احکام در نظر باشد، در این صورت فداکاری و جانبازی، القای در تهلکه و فنا نیست.

بذل جان، هلاکت نیست

کسی که در راه خدا و برای حفظ دین و مصالح عموم کشته شود ضایع و باطل نشده، بلکه باقی و ثابت گردیده و خود را به گران‌ترین قیمت‌ها فروخته است؛ پس در زمینه تحصیل مصلحت یا دفع مفسده‌ای که شرعاً مهمتر از حفظ جان باشد، بذل جان و تن دادن به مرگ و شهادت، القای در تهلکه نیست، نظیر صرف مال که اگر انسان آن را دور بریزد تبذیر است ولی اگر برای حفظ آبرو و شرافت یا استفاده بیشتر صرف نماید، بجا و مشروع می‌باشد.

رابعاً: صبر و استقامت در میدان جهاد و دفاع از دین، خصوصاً در مواردی که پشت‌کردن به جنگ، سبب تزلزل و شکست سپاه اسلام و غلبه کفار شود و فداکاری موجب تشویق مجاهدین گردد، با علم به شهادت، ممدوح بلکه واجب است. هیچ‌کس این‌گونه مردانگی و ثبات قدم و استقامت را، القای نفس در تهلکه ندانسته و آن را حرام و ممنوع نشمرده است بلکه همیشه به‌خصوص در صدر اسلام یکی از افتخارات بزرگ و سربلندی‌های سربازان به‌خصوص پرچم‌داران سپاه و

فرماندهان، با چنین روشی صورت می‌پذیرفته است؛ مانند استقامت تاریخی و جانبازی و فداکاری جناب جعفر طیار علیه السلام در جنگ موته؛ این جانبازی و مجاهدت و اقدام به شهادت، درک سعادت و رستگاری و تقرّب به خداوند متعال است، نه خودکشی و القای نفس در هلاکت.

معنای تهلکه چیست؟

خامساً: اوامر و نواهی پروردگار دارای تعلیق هستند. به‌طور مثال وقتی خداوند می‌فرماید: شراب حرام است، حرمت در این فرمان به شراب تعلق دارد. متعلق اوامر و نواهی خداوندی را می‌توان به دو گونه تصور کرد. گاه متعلق، یک موضوع و یک مصداق مشخص خارجی است مانند مثال فوق که متعلق نهی یک مایع شراب است و گاه متعلق عنوانی کلی است که شامل مصادیق و موضوعات مختلف می‌شود به‌طور مثال در آیه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱ نهی خداوند، متعلق به مفهوم کلی تهلکه می‌باشد و این مفهوم کلی دارای مصادیق مختلفی است. از طرفی تحقق مصداق و افراد تهلکه دایره مدار تحقق عنوان تهلکه است. بر این اساس، ممکن است یک اقدام و عمل نسبت به یک شخص و یا در یک حالت خاص، القای در تهلکه باشد و نسبت به شخص دیگر و یا در حالت دیگر القای در تهلکه نباشد.

۱. بقره، ۱۹۵. «خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید».

همچنان که یکی از علمای تفسیر ذکر کرده‌اند و همچنان که از روایات استفاده می‌شود تهلکه مصادیق مختلفی دارد.

گاهی القای در تهلکه، ترک انفاق مال، و گاهی انفاق مال و گاهی ترک دفاع و جهاد و گاهی دفاع است. چنانچه گاهی القای در تهلکه، فردی و گاهی عمومی و همگانی است؛ باید موارد و مناسبات و مصالح و مفسد را در نظر گرفت: در بعضی موارد القای در تهلکه صادق و در بعضی موارد، صادق نیست، در پاره‌ای از موارد اگر هم صادق باشد ترک آن سبب سقوط در تهلکه دنیوی یا اخروی بزرگ‌تر و غیرقابل جبران می‌شود.

باتوجه به پاسخ‌های فوق در قیام امام علیه السلام تهلکه تصویر نمی‌شود؛ زیرا: اولاً، امام که صاحب مقام امامت و عصمت است، از تمام امت اعلم به احکام و معصوم از خطا و اشتباه است و آنچه از او صادر شود طبق فرمان الهی و تکلیف شرعی می‌باشد.

ثانیاً، بنی‌امیه او را می‌کشتند، خواه به سوی عراق می‌رفت یا در مکه می‌ماند. امام علیه السلام در این مورد ملاحظه تمام مصالح را نمود، از مکه بیرون آمد برای اینکه در مکه او را نکشند و حرمت حرم، هتک نشود و هرکس بادقت برنامه قیام آن حضرت را ملاحظه کند می‌فهمد که امام علیه السلام برای آنکه شهادت و مظلومیتش حداکثر فایده را برای بقای اسلام و احیای دین داشته باشد تمام دقایق و نکات را مراعات کرد.

ثالثاً، هدف حسین علیه السلام از قیام و امتناع از بیعت و تسلیم نشدن و تحمل آن مصائب عظیمه، نجات دین بود، و این هدفی بود که ارزش داشت امام علیه السلام برای حصول آن، جان خود و جوانان و اصحابش را فدا کند، از این جهت، شهادت را اختیار کرد و از آن مصائب بزرگ، استقبال نمود.

مقصود اصلی حسین علیه السلام، امتثال امر خدا، حفظ دین، حمایت از حق و کشیدن خط بطلان بر حکومت بنی امیه و افکار و هدف‌های آنها بود. مقدمه رسیدن به این مقصود، تسلیم نشدن و استقامت تا سرحد شهادت و آن همه حادثه است. هدف امام علیه السلام، در پیشگاه خداوند محبوب، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشتنی و نیز برای عقل و وجدان پاک انسانی، مقبول بود.

انتحار یا شهادت

این مغلطه است اگر کسی بگوید باینکه کشته شدن امام علیه السلام مبعوض خدا بود، چگونه امام علیه السلام خود به سوی آن رفت؛ زیرا کشته شدن دو گونه است: انتحار و شهادت. تصور می‌شود انتحار یعنی آنکه فرد عبث و بیهوده جاننش را در معرض مرگ قرار دهد و شهادت یعنی آنکه بر اساس هدف و باور و بر پایه حفظ مصالح دین و جامعه با مرگ، هم‌آغوش شود. امام علیه السلام، مرگ بی‌هدف و بی‌ثمر را مبعوض می‌دانست و تا توانست از آن مانع شد و برای اتمام حجت، آن ستمگران را موعظه

و نصیحت فرمود، ولی کشته‌شدن و شهادت در راه خدا، محبوب آن حضرت بود و آن را از اعظم وسایل کمال قرب و رستگاری می‌دانست و هر مؤمن و مسلمانی باید آرزومند و مشتاق شهادت باشد.

کشتن امام علیه السلام و اسیرکردن اهل بیت علیهم السلام، مبعوض خداوند و از جنایات و گناهان کبیره بلکه از اکبر کبائر است و همان‌طور که در خطبه حضرت سجاد علیه السلام در مدینه طیبه بیان شده ثلمه عظیمه و ضرر جبران‌ناپذیر بود، ضرر و زیان آن برای عالم اسلام بیش از حد تصور می‌نمود و واجب بود که آن اشقیا در اندیشه چنین جنایتی نیفتند، و اگر کوه‌های عالم را بر سرشان می‌زدند، متعرض آن حضرت نگردند، ولی بر حسین علیه السلام لازم نبود برای حفظ جان و دفع این ثلمه عظمی تسلیم آنها شود و با یزید بیعت کند؛ زیرا ضرر و زیان چنین بیعتی برای اسلام به مراتب بیشتر از شهادت حسین علیه السلام بود. بر این اساس مصلحت «حفظ دین» و «امتناع از تسلیم و بیعت» را به قدری بزرگ می‌دانست که در راه آن از جان خود و فرزندان و عزیزانش گذشت و در راه احیای اسلام و ابقای کلمه توحید همه را فدا کرد.

به عبارت دیگر: تکلیف مردم، اطاعت از امام علیه السلام، یاری و دفاع از وجود مقدس او و ترک تعرض به حریم حرمت آن حضرت و تکلیف امام علیه السلام، استقامت در راه عقیده و مقصد و تن‌دادن به شهادت و مصیبت برای بقای اسلام بود. آیا چون مردم به تکلیف خود عمل نکردند،

امام علیه السلام هم باید تکلیف خود را انجام ندهد و به ذلت تسلیم شود و عقب‌نشینی نموده و دین و قرآن و شریعت را غریب و تنها بگذارد؟ داستان اصحاب اخدود^۱ و آن مردان و بانوان باایمان را در قرآن مشاهده کنید؛ خداوند چگونه از بصیرت و صبرشان یاد می‌کند و اینکه چگونه سوخته‌شدن به آتش را بر ترک ایمان و بازگشت به کفر برگزیدند و از بوته آن امتحان عظیم، بی‌غل و غش و خالص بیرون آمدند.

بنابراین ثبات و استقامت در راه عقیده، ایمان و دعوت به خدا، حفظ دین و هدف‌های اساسی و عالی انسانی با بصیرت و توجه و معرفت، مطلبی است و القای نفس در تهلکه، مطلبی دیگر. فداکاری و یاری خدا و دین خدا از کسی که عارف به محل و موقع و احکام آن باشد، باعث سربلندی و افتخار است و به زبان علمی موضوعاً و تخصصاً یا تخصیصاً از القای نفس در تهلکه خارج می‌باشد.

بدیهی است دفع این اشتباه در مورد اقدام پیغمبر یا امام محتاج به این توضیحات نیست؛ زیرا چنانچه مکرر گفته شد: فعل و قول و تقریر (سنت) امام نیز مانند پیغمبر از ادله احکام شرعیه است و در شأن ما نیست که با اجتهاد خود، وظیفه امام را معین کنیم. بلی، از نظر فقهی و استنباط و تعیین تکلیف خودمان، تعقیب این بحث، مفید و

سودمند است. به هر حال در اعمال و روش انبیا و ائمه علیهم السلام اسرار و حکمی از امتحان عباد و اتمام حجت و تکمیل نفوس و استصلاح بندگان و... مندرج است که آشنایی فی الجمله به آن حکمت‌ها و مصالح، محتاج به غور و دقت بسیار در آیات و احادیث و حالات و رفتار ایشان است.

چرا سیدالشهدا علیه السلام به جای قیام شکیبایی نوزید؟

۶. چرا امام حسین علیه السلام، با روش سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، در برابر بنی امیه موضع گیری نکرد و با سلاح صبر و شکیبایی به مدیریت جامعه مسلمین نپرداخت؟

چرا صلح؟

در پاسخ این سؤال، دانشمندان محقق و آگاه از اسرار و حوادث تاریخ صدر اسلام کتاب‌ها نوشته و اسرار و مصالح صلح امام حسن علیه السلام را شرح داده‌اند؛^۱ در عین حال برای اینکه این سؤال بی جواب نماند بعضی از علل و حکمت‌های صلح امام علیه السلام و تفاوت زمان حضرت امام مجتبی علیه السلام را با عصر برادر، بر حسب اجتهادات علمی و تاریخی خود می‌نگاریم و خوانندگان محترم برای توضیحات بیشتر، آن کتاب‌ها را مطالعه فرمایند:

بی‌رغبتی به جهاد

طولانی بودن مدت جنگ‌های داخلی که تا آن زمان بی سابقه بود و کشته‌های بسیاری که طرفین متحمل شده بودند، روحیه مردم را برای ادامه جنگ، کم کرده بود. جز عده قلیلی مانند قیس بن سعد که با ایمان

۱. از جمله، کتابی است که علامه شیخ راضی آل یس، به نام *صلح‌الحسن* در ۴۰۰ صفحه نگاشته است.

کامل و هوش سرشار و تربیت خاص، آینده اسلام را در حکومت بنی امیه می‌دیدند و دورنمای آن وضع موحش را تماشا می‌کردند، بیشتر افراد به جنگ علاقه نداشته و طرفدار صلح و سازش بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در اواخر دوران زندگی هرچه آنها را به جهاد ترغیب می‌نمود آن‌گونه که باید، اظهار اطاعت و فرمان‌پذیری نمی‌کردند، و در امثال اوامر آن حضرت سنگینی و سستی نشان می‌دادند به طوری که آن حضرت از دست آنها آزرده‌خاطر و گله‌مند بود.

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌رغبتی آنها به جهاد بیشتر شد، خصوصاً خانواده‌هایی که در این جنگ‌ها کشته داده و عزادار بودند به ادامه جهاد روی خوش نشان نمی‌دادند.

عده کشته‌شدگان جنگ صفین بنا به نقل مسعودی^۱ از طرفین صدوده‌هزار، و شماره کشتگان جنگ نهروان چهارهزار نفر بود^۲ و بنا به نقل یعقوبی^۳ عده مقتولین جنگ جمل که قبل از صفین و نهروان روی داد سی و چند هزار نفر بودند. کثرت مقتولین در این جنگ‌ها قیافه جهاد را مهیب و وحشت‌زا ساخته و مردمان کوتاه‌فکر و راحت‌طلب را که همیشه اکثریت دارند از آن گریزان کرده بود، لذا وقتی حضرت امام حسن علیه السلام تصمیم به جهاد گرفت و مردم را به جنگ ترغیب کرد، بیشتر مردم

۱. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۹۳ - ۳۹۴.

۲. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۸۳.

نپذیرفتند. باینکه شخصاً از کوفه بیرون رفت و مغیره بن نوفل را در کوفه جانشین خود قرار داد و نخيله را لشکرگاه کرد و ده روز در آنجا ماند. بیشتر از چهارهزار نفر برای جهاد در رکاب آن حضرت بیرون نیامدند، امام علیه السلام ناچار به کوفه بازگشت، و مردم را به جهاد تحریص کرد.^۱

مقدم داشتن دنیا بر دین

وقتی تهاون و سستی آنها در امر جهاد معلوم، و دانسته شد که اکثریت او را تنها و غریب گذارده‌اند، برای اتمام حجت و قطع عذر خطبه‌ای خواند و در موضوع جهاد و صلح به‌طور آشکار از آنها نظر خواست، آنان از اطراف فریاد برداشتند: ما حاضر به جهاد نیستیم؛ ما را هلاک نکن. ابن‌اثیر روایت کرده که حضرت امام مجتبی علیه السلام بعد از حمد خداوند عزوجل فرمود:

«به خدا سوگند! هیچ شک و ندامتی ما را از جهاد با اهل شام باز نداشته است، همانا در حال صبر و شکیبایی با اهل شام جنگ می‌کردیم درحالی‌که از اختلاف و دشمنی در سلامت بودیم؛ پس سلامتی به دشمنی و صبر به ناشکیبایی تبدیل شد، در هنگام رفتن به صفین دین شما جلو دنیای شما بود، و امروز صبح کرده‌اید درحالی‌که دنیای شما جلو دین شماست. آگاه باشید که ما برای شما همچنان

۱. مغنیه، الشیعة و الحاکمون، ص ۶۲.

هستیم که بودیم، و شما برای ما آنچنان که بودید نیستید». در پایان خطبه فرمود: «معاویه ما را به امری فرا خوانده است که در آن عزت و انصاف و عدالت نیست، اگر آماده فداکاری و مرگ هستید پیشنهاد او را رد می‌کنیم و او را با شمشیر برای محاکمه به سوی خدا می‌فرستیم، و اگر زندگی دنیا را می‌خواهید (و حاضر به جهاد نیستید) رضای شما را می‌گیریم».

فَنَادَاهُ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبِ الْبَقِيَّةِ الْبَقِيَّةِ؛ مردم از هر سو فریاد زدند ما را باقی بدار، ما را از ریشه بیرون نیاور! فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحِ؛ پس چون او را تنها گذاردند صلح کرد.^۱

احتمال کودتا

گروهی هم بودند که ادامه جنگ را موجب ضعف کلی مسلمین می‌دانستند و بیم آن داشتند که اگر جنگ دنبال شود ذخائر جنگی مسلمانان از عده و عده تمام شود و دشمنان خارجی به آنها هجوم آورند و در ممالکی که به تازگی ضمیمه قلمرو حکومت اسلام شده انقلاب و کودتا علیه حکومت مرکزی آغاز گردد، و این احتمال هم بجا بود زیرا بی‌شبهه جنگ داخلی سبب ضعف می‌شود و بعد از جنگ هر کدام از دو حریف که غالب شود، توانایی دفاع از مملکت را

۱. ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۳-۱۴.

ندارد؛ معلوم است معاویه که آن‌همه مظالم را مرتکب شد، و بر خلیفه بحق خروج کرد و اصحاب پیغمبر ﷺ را - برای خاطر آنکه خلافت را غصب کند - به قتل رسانید، چنان کسی نبود که برای بقای اسلام و مصالح عالیه مسلمین دست از تجاوز و حکومت بردارد.

او سال‌ها نقشه‌ها ریخته و خیانت‌ها و جنایت‌ها مرتکب شده که بر مردم سلطنت یابد، چگونه حاضر خواهد شد کنار رود و تسلیم حق شود؟ اگر در او ذره‌ای غیرت دین و علاقه به عزت اسلام بود از روز نخست با علی علیه السلام مخالفت نمی‌کرد و این فتنه‌ها را برپا نمی‌نمود.

در این شرایط کسی که مصالح مسلمین را حفظ می‌کند و از مقام زمامداری و خلافت که حق اوست به ظاهر صرف نظر نماید، حضرت امام حسن علیه السلام است. اوست که ناچار برای حفظ دین به صلح تن در داد، و آن‌همه شدائد و زخم‌زبان‌ها را در راه خدا خریدار شد و مانند پدرش علی علیه السلام در عصر ابی‌بکر و عمر و عثمان، شمشیر در نیام نمود.

عدم بصیرت جامعه

مسلمانان بیشتر نیرنگ‌های معاویه و مظالم بنی‌امیه و خسارت‌هایی را که حکومت آنها به بار می‌آورد پیش‌بینی نمی‌کردند و هرچند می‌دانستند بنی‌امیه در فکر و عقاید و رهبری مردم، و علاقه به اسلام و عدالت‌گستری، مانند بنی‌هاشم نیستند اما گمان نمی‌کردند وضع

حکومت با حکومت در عصر ابی‌بکر و عمر چندان تفاوت یابد، و بر فرض تفاوتی پیدا کند و معاویه در حفظ ظاهر مثل آنها نباشد، تفاوت آن‌قدرها نمی‌شود که برای آن این همه کشتار لازم باشد، و جنگ بزرگ داخلی که عالم اسلام را تجزیه کرده تعقیب شود. دیگر این مردم فکر نمی‌کردند که بنی‌امیه در صدد فرصت هستند که اساس اسلام را منهدم و دوران جاهلیت را تجدید و تمام حقوق افراد را پایمال و همه را استثمار نمایند.

فکر نمی‌کردند که این عصر با عصر ابی‌بکر و عمر تفاوت بسیار دارد، مزاج جامعه عوض شده و خروج خلافت از مسیر حقیقی به تدریج کار خود را کرده است. اگر در آغاز کار ظواهر شرع، رعایت می‌شد برای آن بود که مردم به عهد پیغمبر ﷺ و روش حکومت الهی آن حضرت آشنا و حدیث‌العهد بودند، و بزرگان صحابه - که با آن وضع خو گرفته و به لغو همه رسوم و تشریفات بیهوده مقید و به تبعیت از مقررات اسلامی مانوس بودند - هنوز زندگی می‌کردند و زمینه تغییر وضع و تشکیل حکومت‌های مستبدانه و اعمال قدرت‌های شخصی و... موجود نبود.

اما در این عصر، مزاج اجتماع، تغییر کرده بود. مردم به ظلم و تجاوز حکام، مخصوصاً در زمان عثمان آشنا شده و سودپرستان و جاه‌طلبان به دستگاه خلافت، نزدیک و متصلی مقامات گردیده بودند. شرط

اعطای مناصب را لیاقت و صلاحیت و حفظ مصالح و اجرای برنامه‌های اسلامی نمی‌دانستند و در قبول مناصب نیز منظور بسیاری، انجام تکلیف شرعی و خدمت به اسلام نبود.

این مطالب، کم‌وبیش بر بیشتر مردم پوشیده بود. عوام مردم، تصور می‌کردند که وضع خلافت چندان با وضع اول تفاوت پیدا نخواهد کرد؛ این بود که ادامه این جنگ و کشتار را لازم نمی‌دانستند بلکه خطرناک می‌شمردند.

احتمال اعتراض مردمی

اوضاع و احوال نشان می‌داد که جنگ را معاویه می‌برد و سپاه امام علیه السلام به صورت ظاهر مغلوب می‌شوند، در این صورت صدماتی که بر شیعه و به‌طور کلی بر افراد جامعه وارد می‌شد بیشتر می‌گردید و بانگ اعتراض مردم به امام علیه السلام که چرا صلح را با آن شرایط نپذیرفت، بلند می‌شد؛ مخصوصاً که طرف‌داران جنگ کمتر و طرف‌داران صلح بیشتر بودند. به عبارت دیگر می‌گفتند: این شما بودید که معاویه را جسور و گستاخ کردید که بدون اعتنا به کسی و بی‌قید و شرط، مقاصد شوم خود را انجام دهد و اگر صلح با آن شرایط انجام شده بود، معاویه بر حسب عرف و عادت ناچار بود پای قولی که داده و عهدی که کرده بایستد و شرایط صلح را رعایت کند.

درحالی که در عصر امام حسین علیه السلام دیگر احتمال آنکه بنی امیه - آن هم ناپاکی مثل یزید - به قول و عهد خود وفا کند، از میان رفته بود و همه، آنها را به عهدشکنی و خیانت و قتل بی گناهان و کشتن رجال به طور محرمانه و آشکار شناخته بودند و قیام علیه آنها را لازم می دانستند.

پس همان طور که قیام امام حسین علیه السلام برای اسلام، نافع و نجات بخش گردید روش امام حسن علیه السلام نیز باعث بقای دین و حفظ مصالح مسلمین شد. اگر امام مجتبی علیه السلام یک تنه با یاوران کم در آن شرایط و احوال قیام می کرد، خونس بی ثمر به هدر می رفت و دست بنی امیه در محو اسلام بازتر می شد؛ در این صورت اثری بر آن قیام مترتب نمی گشت.

رهبران دین و رهبران مادی

رهبران دینی و رجال الهی مانند علی، حسن و حسین علیهم السلام در جنگ، صلح و دوستی و دشمنی به راه حقیقت می روند و سیاست های باطل و فریب مردم و دروغ و خیانت و مکر را نردبان نیل به مقاصد خود قرار نمی دهند.

اما رهبران سیاسی و مادی برای رسیدن به مقاصد خود و جلب همکاری دیگران به هر وسیله و حيله و دروغ و خیانت متوسل می شوند. پول و رشوه و جاه و مقام در اختیار پول پرستان و جاه طلبان می گذارند و شرف و شخصیت و دین آنها را می خرند.

رهبران دینی مردم را از راه دعوت به حقیقت و فضیلت و ایمان، به سوی حق جلب می‌کنند، ولی رهبران سیاسی در موقع لزوم، حقیقت را پایمال و در خزانه و بیت‌المال را باز می‌گذارند تا برای اغراض خود آرای مردم را خریداری کرده و مناصب و مقامات را به هرکس که بیشتر در کار باطل با آنها یار شود می‌بخشند. در قاموس آنها صلاحیت و عدالت و رفاه ضعفا و اصلاح و پرهیز از ظلم و شرارت وجود ندارد.

وقتی به تاریخ اسلام رجوع کنیم و وضع روحی جامعه را در زمان خلافت حضرت مجتبی علیه السلام و تغلب معاویه مطالعه می‌نماییم درمی‌یابیم حضرت مجتبی علیه السلام فاقد یاورانی بود تا بتواند با آنها فتنه معاویه را خاموش کند. بیشتر اطرافیان و سپاهیان ایشان مورد اعتماد نبودند. رهبری‌های مردمان نالایق و تربیت‌های غلط، جامعه را گرفتار انحطاط شدید اخلاقی ساخته بود.

کسانی که مدعی جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند، راه ایشان را در تربیت نفوس و تکمیل مردم و بی‌اعتنایی به امور مادی، پیش نگرفتند و از همان آغاز کارشان، وارد یک سلسله اعمال زشت و هتک نفوس و اعراض دیگران گردیدند.

اشخاصی را از دستگاه‌های اسلام کنار نمودند و افرادی را که طرف‌دار منافع آنها بودند بر سر کار می‌آوردند و مقام و رتبه می‌دادند. اسلام را از سادگی خارج نمودند، و به‌تدریج، کاری کردند تا

مسلمان‌هایی که در زمان پیغمبر ﷺ دارای همّت عالی و گذشت از دنیا بودند، و به امید ثواب و تقرّب به خدا و اعلاّی کلمه اسلام، جهاد و جان‌نثاری می‌کردند، در این عصر بیشتر متوجه به دنیا، تجملات، خوش‌گذرانی، راحت‌طلبی، سودجویی و جمع مال و ثروت شوند.

معاویه هم از این فرصت حداکثر استفاده را نمود و دانست که شرایط و وضع زمان برای تشکیل حکومتی که هدف اوست، مهیاست زیرا مالک‌شدن شرف و دین و ایمان مردم، با دادن پول و وعده ایالت و ولایت، ممکن است. معاویه از این راه پیش آمد و بر مرکب مراد، سوار شد، و مانند عمروعاص و مغیره را مزدور خود ساخت، و از همین راه دست به کار توطئه علیه حضرت مجتبیٰ علیه السلام و ایجاد هرج و مرج و اختلاف داخلی در بین اصحاب آن حضرت شد.

آنها را تطمیع کرد و وعده و نوید داد، برای بعضی از آنها رشوه فرستاد. یکی از معروف‌ترین فرماندهان لشکر امام علیه السلام را با دادن رشوه زیاد از آن حضرت جدا ساخت.

عمرو بن حریث، اشعث بن قیس و حجار بن ابجر و شیبث بن ربیع را تطمیع کرد و وعده داد اگر امام علیه السلام را بکشند به هر یک، صد هزار درهم و دختری از دخترانش را بدهد و به فرماندهی یکی از لشکرهای شام منصوب سازد.^۱

۱. مغنیه، الشیعة و الحاکمون، ص ۶۲

بعضی دیگر از اصحاب امام علیه السلام را به گرفتن رشوه متهم ساخت، نیرنگ‌های دیگر برای تخدیش اذهان مردم کوتاه‌فکر و ساده‌لوح به‌کار برد. اکثریت سپاه امام حسن علیه السلام مردمی بودند که بیست‌وپنج سال از تربیت صحیح اسلامی برکنار مانده بودند، نتوانستند در برابر آنچه بر آنها عرضه شد مقاومت کنند و بسیاری از سرانشان خود را به معاویه فروختند. معلوم است که اعتماد بر سپاهی که حاضر باشد با گرفتن پول از دشمن با او همدست شود جایز نیست، و جلب آنها با پول بیت‌المال، و تطمیع به مقام و منصب و جاه، برخلاف روش آل علی علیهم السلام بود؛ زیرا موجب ترویج ظلم و بازگذاشتن دست ستمکاران و خیانت‌پیشگان می‌شد.

با این وضع و با این محیط، اگر امام حسن علیه السلام صلح نمی‌کرد علاوه بر آنکه باقیمانده سپاهش به وضع موهنی شکست می‌خوردند، ممکن بود خود آن حضرت هم به‌وسیله بعضی لشکریان منافق مانند اشعث که از زمان حضرت امیر علیه السلام با معاویه محرمانه همکاری می‌کرد کشته و یا دستگیر و تسلیم معاویه گردد و پس از یک سلسله توهینات خدعه‌آمیز که مخصوص به معاویه بود آزاد شود و معاویه آن را نشانه حلم و بردباری قرار داده و منتی از خود بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم بشمارد و مهابت و جلالت و محبوبیتی را که آن حضرت در نفوس داشت، از بین ببرد و سرانجام هم، با همان وضع فجیع، آن حضرت را مخفیانه به قتل برساند.

مسلماناً لطمه‌ای که از این وضع به اهل حق وارد می‌شد، قابل جبران نبود و دیگر، زمینه‌ای برای قیام و اقدام حسین علیه السلام فراهم نمی‌شد.

دو موقعیت، دو روش

اگر حضرت امام حسن علیه السلام بعد از مرگ معاویه، زنده بود، همان روش امام حسین علیه السلام را انجام می‌داد و به‌طور یقین با زمامداری یزید به شدت مخالفت می‌کرد، بلکه اگر در حیات آن حضرت، معاویه ولایتعهدی یزید را رسماً عنوان می‌نمود با مخالفت آن حضرت مواجه می‌شد و سخت به زحمت می‌افتاد؛ بنابراین وقتی در حیات حضرت مجتبی علیه السلام به مدینه آمد و از عبادله در موضوع بیعت گرفتن برای یزید نظر خواست دانست که باوجود امام علیه السلام، ولایتعهدی یزید انجام‌پذیر نیست. از آن پس سخنی از آن نگفت تا امام علیه السلام را شهید ساخت. سپس به‌طور علنی ولایتعهدی یزید را عنوان کرد و برایش به‌زور از مردم بیعت گرفت.

اصل اجرای مأموریت الهی

ابن شهر آشوب روایت کرده که اهل قبله اجماع دارند بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»^۱

«حسن و حسین امام و پیشوا هستند، ایستاده باشند

یا نشسته».

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۳.

این حدیث و احادیثی دیگر دلالت دارند بر اینکه حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به هر حال منصب امامت را دارا هستند، خواه قیام کنند و خواه خانه نشین باشند.

هر روشی که این دو برادر و سائر ائمه علیهم السلام پیش گرفتند بر حسب امر خدا و تکالیف خاصی بوده است که به حسب اقتضای مصالح بر عهده آنها بوده و این بزرگواران در سکوت و تکلم، صلح و جهاد، و احوال دیگر مأمور به امر خداوند متعال بوده‌اند و هر کدام در عصر خود حامی دین خدا و امان مردم و کشتی نجات بوده و هستند.

حسن علیه السلام مانند دوران جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه معظمه، و پدرش علی علیه السلام در زمان حکومت ابی‌بکر و عمر و عثمان رفتار کرد؛ و حسین علیه السلام بعد از مرگ معاویه مانند جدش رسول اعظم صلی الله علیه و آله در هنگامی که در مدینه بود و مانند پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام در مدت پنج سال که با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد کرد، رفتار نمود.

در روایت است که جابر به حضرت امام حسین علیه السلام پیشنهاد داد که مانند برادرش صلح نماید؛ حسین علیه السلام فرمود: «ای جابر! برادرم به امر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله صلح کرد، و من هم به امر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتار می‌کنم.»^۱

۱. ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۳۲۲؛ بحرانی، مدینه معاجز الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام،

فصل دوم:



پرسش و پاسخ عاشورایی

عاشورا روز وصال حسین علیه السلام با محبوب خویش بود؛ پس چرا سوگواری کنیم؟

۱. بعضی می گویند: روز عاشورا روز شادی و مسرت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا روز کامیابی و ظفر و وصال امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت به پروردگار متعال است، و تأسف و سوگواری ما ناشی از جهل به مقام شامخ آن حضرت و محبت و دلبستگی ما به دنیاست. این نظر تا چه اندازه صحیح است؟

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى
الْأُرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ.
قَالَ الرِّضَاءُ علیه السلام: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونِنَا،
وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا... أَوْرَثَتْنَا الْكَرْبَ وَالْبِلَاءَ إِلَى يَوْمِ
الْإِنْقِضَاءِ، فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبِكْ الْبَاكُونَ،
فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ»^۱.

۱. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که روز حسین علیه السلام چشمان ما را مجروح ساخت و اشک‌های ما را جاری کرد ... تا همیشه غم و اندوه را ارثیه ما قرار داد. پس اشک ریختن گریه کنندگان بر مانند حسین علیه السلام، گناهان کبیره را از بین می‌برد». صدوق، الامالی، ص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۸.

عظمت عاشورا

روز عاشورا، روز اوج ظهور کرامت انسانی، و بروز نهایت عظمت درجات معنوی است، و زبان و بیان ما از توصیف مجد، شرف، ایمان، عالی ترین مکارم اخلاق، صبر، استقامت، شجاعت، تسلیم، توکل، عزت و مواضع جلیله‌ای که در آن روز از حضرت سیدالشهداء علیه السلام ظاهر شد، عاجز و ناتوان است.

لَوْ لَا صَوَارِمُهُمْ وَوَقَعُ نِبَالِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ الْأَذَانَ صَوْتٌ مُكْبَّرٍ
قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنَ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ سِوَى الْمَكَارِمِ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ

أَشْهَدُ أَنَّكَ صلى الله عليه وآله بَدَلَ مُهْجَتَهُ فِي اللَّهِ حَتَّى اسْتَتَقَدَ

عِبَادَهُ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛^۱

همان‌طور که گفته‌اید، این روز، روز افتخار و مباهات بر ملائکه مقربین است؛ روزی که هیبت و عظمت آن از کوه‌های جهان، کهکشان‌ها و منظومه‌ها سنگین‌تر است، عقول عقلا را مات و حیران نموده، و همه دنیا را در برابر آن روح بزرگ‌تر و پهناورتر از زمین و آسمان، خاضع نموده است؛ سزاوار است که هر انسان آگاه و بلکه

۱. اگر شمشیر آتش‌بار و تیراندازی آنان نبود، گوش‌ها هرگز صدای تکبیر را نمی‌شنیدند؛ طعن نیزه‌ها همه جوارح آنها را تغییر داد جز مکرمات‌های آنان که از هر تغییری در امان بود.
۲. شهادت می‌دهم که او - حسین علیه السلام - خون خویش را در راه خدا بذل کرد تا خواهان آن باشد که بندگان خدا از جهالت و سرگردانی در گمراهی نجات یابند.

همگان به این روز، افتخار نمایند، و بر خود ببالند؛ این با نگاه به عظمت موضع و موقف حضرت سیدالشهدا علیه السلام و آن ایستادگی بی نظیر در آن ایستگاه و حفظ موقعیت در برابر عواملی که هریک می توانست بزرگ ترین تَهْمَنان جهان را به قبول شکست و تسلیم وادارد، سراسر افتخار و عظمت است.

روز مصیبت های جانکاه

درعین حال، ما از سوی اهل بیت علیهم السلام و وظیفه داریم که این طغیان بزرگ کفار و شقاوت بی مانند دشمنان خدا و مصائب جانکاه غیر قابل تحملی را که به سیدالشهدا علیه السلام وارد کردند، محکوم کنیم و تنفر و بیزاری خود را از مرتکبین این واقعه اعلام نماییم، و بیشترین برنامه های سوگواری را در روز عاشورا و دیگر مناسبت ها اظهار کنیم، و بر سروسینه بزنیم، نوحه بخوانیم، «اللَّهُ أَكْبَرُ مَاذَا الْحَادِثُ الْجَلِيلُ»^۱ بگوییم، و همان طور که زینب کبری، عقيلة القریش علیها السلام فرمود:

«لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَلَيْتَ الْجِبَالَ

تَدَكَّدَكْتَ، عَلَى السَّهْلِ»^۲؛

را تکرار کنیم، و «کاش آن زمان سراق گردون نگون شدی» را

۱. چیست این پیشامد بزرگ؟

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۷۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۲۹۷. «ای کاش آسمان بر زمین می چسبید و ای کاش کوه ها بر دشت ها خرد می شد».

بسراییم و هر چه می توانیم، تأسف خود را از آن مصائب بزرگ که بر
اهل بیت علیهم السلام وارد شد اظهار کنیم و هر وقت، آب می نوشیم بر
حسین علیه السلام، سلام و صلوات بفرستیم؛ این بر همه، هم سنت است و
هم بزرگداشت. روز حسین علیه السلام مکتب است، مدرسه است، مذهب
است، انسان ساز است، احیای دین است، محکوم کردن ظلم و ستم
است و حمایت از حق و اسلام است.^۱

۱. پاسخ به سؤالی پیرامون عاشورا، سوم ذی الحجة الحرام ۱۴۲۶ هـ.ق.

آیا تبری بر تولی رجحان دارد؟

۲. آیا احادیثی که لعن ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام را دارای ثوابی بیش از ذکر صلوات بیان نموده‌اند در نظر حضرت تعالی صحت دارند؟

آنچه مسلم و قطعی است این است که، تولی و تبری متلازم یکدیگرند یعنی هر مسلمانی، به آن اندازه که از اعدای خدا تبری دارد باید نسبت به اولیای خدا تولی داشته باشد و لعن متضمن تبری و صلوات متضمن تولی است و اما ترجیح یکی بر دیگری، ثبوت قطعی آن مشکل است. از باب تقدم تخلیه بر تحلیه می توان گفت که تولی کامل بدون تبری کامل حاصل نمی شود. قرآن کریم می فرماید:

﴿ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ
عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ﴾^۱

۱. مجادله، ۲۲. «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته است.»

آیا سبّ ظلم‌کنندگان بر ائمه علیهم‌السلام عبادت است؟

۳. سبّ ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم‌السلام با

رعایت ضوابط تقیه چه حکمی دارد؟

اگر برخلاف تقیه و مشتمل بر مفسده نباشد از راجح‌ترین عبادات است.

مناسب است عزاداری حضرات ائمه طاهرين عليهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوان های متعهد ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بدع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت عليهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.

لطف الله صافی

فصل سوم:



فقه عاشورایی

پوشش عزا

۱. به نظر مبارک حضرت تعالی، پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام چنان که از کلام صاحب حدائق استفاده می شود رجحان شرعی دارد یا خیر؟

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ أَنْبِيَائِهِ وَمَلَائِكَتِهِ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَأَبِي
الْأَحْرَارِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَوْلَادِهِ وَأَصْحَابِهِ.

باتوجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه، شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سایر حضرات معصومین علیهم السلام بی شبهه راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعدای آل محمد صلی الله علیه و آله تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا، پاسداری از دین و مذهب و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا، برافراشتن پرچم های سیاه عزا بر بالای خانه ها بود که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در یک

خانه و کوخ محقر زندگی می‌کرد ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود. یقیناً این برنامه‌ها و سیاه‌پوشیدن و سیاه‌پوش کردن درودیوارِ خانه‌ها و حسینیه‌ها و تکایا و مجالس که متضمن درس‌های بسیار آموزنده و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است همه راجح و سبب احیا و بسط امر مذهب و تحکیم علائق و روابط با خاندان رسالت و تجدید میثاق تشیع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم‌کردن ظلم و استضعاف و استکبار است.

اما مسئله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است؛

اولاً: اصل حکم به کراهت، قابل‌خداشه و اشکال است؛ زیرا عمده دلیل آن که اجماع است محصل نیست و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجمعی به اخبار، حجت و کاشف از قول معصوم علیه السلام نیست و روایاتی که به آنها استناد شده است اخبار مراسیل و ضعاف است و تمسک به آنها به عنوان تسامح در ادله مکروهات جریاً علی التسامح فی ادلة المستحبات، مثبت حکم شارع مقدس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر یا اثبات حکم موضوعی ذی‌الخصوصیه برای فاقد خصوصیت بدون یقین به تساوی هر دو موضوع در موضوعیت برای حکم و بدون یقین به عدم

دخالت خصوصیت (مثل ما نحن فيه) قیاس و حکم به غیر علم است. بنابراین با اخبار تسامح در ادله سنن جواز تسامح در ادله مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی‌شود، مضافاً بر اینکه در اصل مقیسه علیه نیز استفاده حکم به استحباب ما بلغ فيه الثواب عن النبي ﷺ محل تأمل و اشکال است. غَايَةُ الْأَمْرِ نَقُولُ: إِنَّهُ يُسْتَفَادُ مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَنَّ مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ثَوَابًا عَلَى أَمْرٍ ثَبَتَ رُجْحَانُهُ بِالشَّرْعِ سَوَاءً كَانَ مُسْتَحَبًّا أَوْ وَاجِبًا أَوْ لَمْ يَثْبُتْ عَدَمُ رُجْحَانِهِ أَنْ أُتِيَ بِهِ الْإِتِمَاسًا لِهَذَا الثَّوَابِ يُعْطَى بِهِ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَيُوجَرُ بِهِ وَأَيْنَ هَذَا مِنَ الْحُكْمِ بِالِاسْتِحْبَابِ حَتَّى يُقَالَ بِهِ فِي غَيْرِهِ.

به هر حال، اخبار داله بر کراهت از جهت سند، فاقد اعتبارند و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب - بنا بر اینکه عمل، جابر ضعف سند باشد - در صورتی است که استناد ایشان در فتوا به نفس خبر باشد، ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادله، مشی کرده باشند، عمل با استناد به نفس حدیث، ثابت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه، مورد اشکال است؛ زیرا از خود آنها استفاده می‌شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست، بلکه به جهت تعنون آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنهاست و در واقع نهی از آن به ملاحظه این بوده که یکی از مصادیق تلبس به لباس ظلمه و تشبّه به آنهاست و مثل این

حکم طبعاً دائر مدار بقای تعنون موضوع به عنوان موردنظر است. بنابراین اگر بنی‌عبّاس از بین رفتند، این شعاریت و عنوان، بی‌موضوع و منتفی شد، یا اگر رنگ دیگری شعار آنها یا ظلمه و کفار و اهل باطل شد موضوع عوض می‌شود و حکم بر موضوع خود مترتب می‌گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت فعلیه مثل کروات دارد مکروه می‌شود. ثانیاً: با قبول اینکه اصل حکم فی‌الجمله ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا که ظاهراً در اعصار ائمه علیهم‌السلام و بعد از ایشان متداول بوده در معقد اجماع معلوم نیست و قدرمیتقن از آن مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبّس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد به مناسبت حکم و موضوع، قابل منع است.

بعد از تمام این تفصیل همان روایتی که صاحب **حدائق** به‌عنوان تأیید نفی بعد از استثنای لبس سواد در عزای حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از **جلاء‌العیون** علامه مجلسی رحمته‌الله نقل کرده^۱ دلیل است و به نظر حقیر هم با آن حصر مفاد روایات کراهت در غیر موارد عزا فهمیده می‌شود و هم می‌توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات، آن را مقید یا

۱. مجلسی، جلاء‌العیون، ص ۷۲۰؛ بحرانی، الحدائق‌الناضره، ج ۷، ص ۱۱۸.

مختص آنها دانست و جهت اینکه صاحب *حدائق صریحاً* به آن استناد نفرموده ظاهراً عدم ذکر سند آن در *جلاء العیون* و عدم اطلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتاب‌های دیگر بوده است.

اینک حدیث شریف:

محدث مشهور، احمد بن محمد بن محمد بن خالد برقی، از طبقه سابعه در کتاب *المحاسن*، از پدرش محمد بن خالد از حسن بن ظریف بن ناصح از طبقه ششم از پدرش ظریف بن ناصح از طبقه پنجم از حسین بن زید که ظاهراً حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به ذی‌الدمعه و از طبقه پنجم است و او از (عمویش) عمر بن علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحِ بْنِ أَبِيهِ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام
لَبِسْنَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السُّوَادَ وَالْمُسُوحَ وَكُنَّ
لَا تَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ عليه السلام يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ .^۱

۱. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۰. این حدیث را علامه مجلسی رحمته الله از *المحاسن* در *بحار الانوار* (باب التعزية والمأتم) روایت فرموده است. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۸۴، ح ۲۴.

از این حدیث شریف که مورد اعتماد و حجت است و شخصیت‌هایی از مشاهیر و ثقات و اکابر اهل بیت علیهم‌السلام آن را روایت نموده‌اند استفاده می‌شود:

۱. پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است و لذا بانوان معظّمه بنی‌هاشم در ماتم حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام لباس سیاه پوشیدند و ظاهر این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته است و مثل این است که لباس سیاه به‌عنوان ترک تزئین و شعار عزاداربودن متداول و مرسوم بوده است.

بنابراین روایات «کراهت لبس سواد» شامل این‌گونه لبس موقت و معمول نمی‌شود و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص، سیاه باشد و به فرض که اطلاق یا عموم داشته باشد این روایت آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می‌زند.

۲. تشویق و ترغیب امام علیه‌السلام از این عمل دلیل بر رجحان آن است و از آن فهمیده می‌شود که ادامه آن جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی بزرگداشت و موقف عظیم سیدالشهدا علیه‌السلام راجح و مستحب است.

گفته نشود که: حدیث حکایت از عمل بانوان و تصویب امام علیه‌السلام دارد و دلالت بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها ندارد؛ زیرا گفته می‌شود:

وجه تصویب و تشویق امام عَلَيْهِ السَّلَام حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه، اظهار می شود و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست و این حال در هر کس ظاهر شود مطلوب است؛ البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنان نشان می داد اختصاص به آنها پیدا می کرد. ولی وقتی در هر دو عندالعرف علی السواء ظاهر می شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است وجهی برای اختصاص نیست و مثل «رَجُلٌ شَكَّ بَيْنَ الثَّلَاثِ وَالْأَرْبَعِ» است که چون این شک برای زن و مرد هر دو علی السواء حاصل می شود از آن اشتراک زن با مرد در حکم، معلوم می شود.

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است:

«الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ»^۱

که از آن استفاده می شود زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر. مصیبت زده مرد باشد یا زن، از این حدیث هم استفاده می شود، اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است خواه از مرد صادر شود یا از زن و چنان نیست که باینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد رجحان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۳ (ج ۴، ص ۱۰۹)؛ سید رضی، خصائص الائمة، ص ۱۲۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۷۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۸.

اظهار آن مختص به زن باشد، زیرا عرف آنچه را موضوع مطلوبیت این عمل می‌یابد ارائه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد هر دو مطلوب است.

بلکه می‌توانیم بگوییم از مثل این حدیث می‌فهمیم که:

ارائه حال سوگواری در مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به هر نحو مشروع که عندالعرف حال سوگواری باشد مطلوب است؛ خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه‌زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه‌کردن یا مرثیه‌خواندن یا پابرنه‌رفتن یا صورت‌های مشروع و مقبول دیگر موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جَعَلَنَا اللَّهُ مِنَ الْقَائِمِينَ بِهَا وَحَشْرَنَا فِي زُمْرَتِهِمْ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ^۱

۲. آیا کراهتی که در پوشیدن مشکی وجود دارد، لباس عزای امام حسین علیه السلام را هم شامل می‌شود؟

پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام مانعی ندارد و مطلوب است.

۳. آیا نماز خواندن با لباس سیاه مربوط به عزاداری امام حسین علیه السلام مکروه است؟
پوشیدن لباس سیاه در عزاداری سالار شهیدان مطلوب است و کراهت آن جبران می‌شود. ان شاء الله.

۱. پاسخ به استفتایی در تاریخ ۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۴۱۵ هـ. ق.

کیفیت عزاداری

۴. حکم چاک زدن گریبان و بر سر و صورت زدن در مصیبت

امام حسین علیه السلام چیست؟

بر سر و صورت زدن و گریبان چاک زدن در مصیبت آن بزرگوار مانعی ندارد.

۵. برخی در جلسات سینه زنی و عزاداری معصومین علیهم السلام در حال

عزاداری صورت خود را خراش انداخته و به صورتشان خون جاری

می شود؛ عزاداری به این شکل چه حکمی دارد؟

معلوم نیست که این کارها به عنوان ابراز شدت تألم بر مصائب

اهل بیت علیهم السلام و عزاداری برای آن بزرگواران وهن باشد؛ بلی اگر موجب

ضرر معتنی به شود جایز نیست.

۶. بعضی عزاداران به خود گل می مالند و یا اینکه با پای برهنه راه

می روند، این نحوه عزاداری چه حکمی دارد؟

این گونه امور که در محلی طبق مرسوم آن محل به وسیله آن اظهار

حزن و عزا نسبت به سالار شهیدان علیه السلام بنمایند چنانچه ضرر معتدبانه

برای جسم و جان نداشته باشد، مانعی ندارد.

۷. سینه زنی به صورتی که دور می چرخند و جست و خیز دارند، چه

حکمی دارد؟

اشکال ندارد ولی مواظب باشید وقار عزاداری مخدوش نشود.

۸. آیا سینه‌زنی به صورتی که از کمر به بالا برهنه شوند، در عزاداری سیدالشهدا علیه السلام جایز است؟
اگر مستلزم نگاه نامحرم نباشد اشکال ندارد.

۹. سینه‌زنی، زنجیرزنی و یا به سروصورت کوبیدن در خلال عزاداری، به طوری که موجب صدمه، مثلاً مجروح شدن و یا سرخ شدن می‌شود، چه حکمی دارد؟
اگر صدمه معتدبه نباشد اشکال ندارد.

۱۰. در مراسم سینه‌زدن، در آوردن لباس در صورتی که معرض تحریک باشد چه حکمی دارد؟

اگر معرض تحریک باشد اشکال دارد و بهتر است با لباس عزاداری شود.

۱۱. در مراسم عزاداری ائمه معصومین علیهم السلام سینه‌زدن یا چنگ‌زدن به صورت به طریقی که خون بیاید چه حکمی دارد؟

عزاداری بر آن بزرگواران به هر نحوی که موجب ضرر معتدبه به بدن نباشد و مشتمل بر خلاف شرع از هر جهت نباشد مطلوب است.

۱۲. «هرۆکه» در جلسات عزاداری چه صورتی دارد و حال آنکه مظنه هتک عزاداری و لوث‌شدن آن و پایین آمدن حزن و تأثر عزاداران بسیاری است؛ لطفاً علاوه بر جواب، قاعده و نصیحتی راجع به عزاداری عنایت بفرمایید؟

گاه می‌شود که اشخاص مصیبت‌زده از شدت تأثر از جا برمی‌خیزند و می‌روند و می‌آیند و خود را می‌زنند و فریاد می‌کنند؛ اگر کسی در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام که اعظم مصائب است واقعاً چنین حالی پیدا کند یا مثل تباهی چنین حالی را دارد نمی‌توان این حالات را اهانت دانست. در این موارد سلیقه‌ها مختلف است؛ به حسب ازمنه و امکانه فرق پیدا می‌کند و عرف عام را باید ملاک دانست. آنچه لازم است این است که همه بر حفظ و شکوه و عظمت و حقیقت و وقار قدسی و ملکوتی این برنامه و نشان‌دادن کمال حزن و اندوه خود اهتمام نمایند. خداوند تأیید فرماید.

۱۳. نظر تان راجع به اینکه به هنگام عزاداری و سینه‌زدن بعضی به نیت اینکه در موسم حج هستند و یا اینکه با یاد حضرت زینب علیها السلام که در حال هروله بود، هروله می‌کنند و سینه می‌زنند را بیان فرمایید؟

نیت اینکه در موسم حج هستم و هروله می‌کنم صحیح نیست ولی به‌عنوان شدت تأثر و ناراحتی از آن مصائب عظمی اشکال ندارد.

۱۴. در برخی از جلسات مذهبی و عزاداری برای اظهار نهایت تذلل در برابر اهل بیت علیهم السلام عده‌ای صدای حیوانات مانند سگ از خود درمی‌آورند، حکم شرعی آن را بیان فرمایید؟

چون در انظار بعضی موهن است سزاوار است اظهار ارادت و ولایت خود را در صورت‌های جالب و تحسین‌آمیز انجام دهید.

۱۵. تشکیل هیئت در کوی و خیابانی که اهالی آن به شعائر دینی مقید نبوده، بلکه سینه‌زنی و نظائر آن نزد ایشان، کاری عجیب و غریب می‌نماید و احیاناً باعث تمسخر مجالس عزاداری و یا هتک حرمت می‌شود، چه حکمی دارد؟

باید در مسجد و حسینیه واقع در محل‌های مذکور هیئت و مجالس مذهبی به صورت شایسته تشکیل شود و از وعظ و علمای بافضل جهت اداره مجلس دعوت بشود که آنها دین مبین اسلام را آن‌چنان که هست برای مستمعین بیان کنند؛ در این صورت گمان نمی‌رود باعث تمسخر بشود؛ مضافاً بر اینکه در تبلیغ دین، به تمسخر یک عده جاهل و نادان نباید اعتنا کرد.

آیین‌ها و نمادهای عزاداری

۱۶. در مراسم عاشورا مراسمی چون عَلم گردانی، چهل چراغ کشی و نخل گردانی چه حکمی دارند؟
مانع ندارد.

۱۷. استفاده از عَلم چه صورتی دارد؟

در مراسم عزاداری سالار شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام استفاده از عَلم که تعظیم شعائر محسوب می‌شود به شرط اینکه مشتمل بر مجسمه ذی‌روح که حرام است نباشد، اشکال ندارد؛ بلکه مطلوب است.

۱۸. در ایام عاشورا ضریح‌مانندی به نام نخل را به اسم و رسم عزاداری ملبّس به آلبسه و اقمشۀ فاخره می‌کنند، با عنایت به فتوای مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی که فرموده‌اند: «عزاداری در ایام عاشورا بر حسب متعارف بلاد مختلف است و آنچه در هر بلدی مصداق عزاداری است مانعی ندارد»، نظر حضرت‌عالی در این باره چیست؟
آنچه استاد عظیم‌الشان مآذنی^(ره) در پاسخ سؤال مذکور فرموده‌اند مورد تأیید اینجانب است.

۱۹. آیا شمع روشن کردن در شام غریبان سیدالشهداء^(علیه السلام) را بلااشکال می‌دانید؟ آیا از مصادیق بدعت نمی‌باشد؟
اشکال ندارد.

۲۰. در بعضی از مراسم‌ها، شبیه‌سازی انجام می‌شود، مثل درست کردن قبر مطهر حضرت زهرا^(علیها السلام) و تابوت حضرت رقیه^(علیها السلام)، حکم آن چیست؟
اشکال ندارد.

۲۱. نظرتان راجع به تعزیه‌خوانی چیست؟
تعزیه و شبیه‌خوانی اگر مشتمل بر آلات لهو از قبیل طبل و شیپور و سنج نباشد و اشعار دروغ و غنا نخوانند و مرد، لباس زنان را نپوشد
اشکال ندارد.

۲۲. بعضی افراد در تعزیه نقش امام معصوم علیه السلام یا نقش شخصیت‌هایی مثل حضرت عباس علیه السلام را اجرا می‌کنند و حال آنکه صاحب سابقه درخشانی نیستند و فقط به جهت اینکه خوب برنامه اجرا می‌کنند آن نقش را به عهده می‌گیرند نظر مبارک را بیان نمایید.

درخشان‌بودن سابقه تعزیه خوان شرط نیست ولی اگر سوء سابقه خصوصاً سوء حال فعلی، عرفاً توهین باشد نباید آن اشخاص، مجری باشند. اصولاً مناسب است عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوان‌های متعهد ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بدع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.

۲۳. اخیراً مطرح می‌شود که مجالس عزاداری خصوصاً عزای سیدالشهداء علیه السلام از صورت سنتی و روضه خوانی و استماع آن خارج بشود و به صورت نمایشی و تئاتری تبدیل گردد، بلکه به این مطلب اصرار می‌ورزند، نظر مبارکتان را بیان فرمایید.

اقامه عزای آن بزرگوار باید با ذکر مصائب از کتب صحیحه معتبره توسط ذاکرین و علمای محترم با حفظ شئون اهل بیت علیهم السلام باشد و به صورت تئاتر درآوردن معمولاً خالی از لوازم فاسده و غیر شرعی نیست.

۲۴. حکم خرید، فروش، چاپ، تولید و یا استفاده از عکس‌ها و پوسترهایی که از چهره ائمه معصومین علیهم‌السلام تهیه شده است، چگونه است؟ عکس‌ها و پوستره‌های مذکور، مستند صحیحی ندارند؛ خوب است از این عمل خودداری شود.

آداب و اخلاق عزاداری

۲۵. اگر شخصی در حین عزاداری برای خودنمایی بلندبلند گریه کند و یا خیلی سنگین زنجیر و یا سینه بزند، آیا ریا کرده و عزاداری او باطل است؟ اگر به قصد گریانیدن دیگران باشد، چگونه است؟ ریا در هیچ عملی صحیح نیست ولی تباکی به نحو عزاداری و به قصد تعظیم امر شعائر، ریا نیست.

۲۶. گاهی در مجالس عزاداری سالار شهیدان علیه‌السلام، که پرجمعیت نیز می‌باشند، دیده شده که خادمین و نوکران ابی‌عبدالله علیه‌السلام، رفتار ناشایستی با عزاداران دارند (مثل فریادزدن، هل دادن و ...) این کارها از حیث شرعی چه حکمی دارد؟

باید با عزاداران و مستمعین با ادب رفتار و با احترام پذیرایی شود.

۲۷. حکم شوخی و خنده در ماه محرم خصوصاً روز عاشورا چیست؟ صحیح نیست.

۲۸. راه‌اندازی دسته‌های عزاداری در کوچه و خیابان که باعث ترافیک می‌شود، چه حکمی دارد؟
در حدّ متعارف ایام عزاداری اشکال ندارد.

۲۹. بعضی عزاداری‌ها و هیئات به‌صورت چادر و خیمه در کوی و خیابان برپا می‌شود و برخی از همسایگان به این کار، رضایت ندارند، اقامه مجلس به این شکل و شرکت در آن چه حکمی دارد؟
این مراسم را به نحوی برگزار کنند که موجب زحمت عابرین و همسایگان نشود.

۳۰. ایجاد سروصدا، کم یا زیاد، در هنگام عزاداری، در صورتی که از رضایت همسایگان بی‌اطلاع هستیم، چه حکمی دارد؟ آیا رضایت تک‌تک همسایه‌ها کافی است یا اغلب ایشان؟
عزّت و شأن این برنامه خود مقتضی است که مزاحمت فراهم نشود.

۳۱. عزاداری در نیمه‌شب که موجب برهم‌زدن آسایش و خواب مردم می‌شود از نظر شرعی چه حکمی دارد؟
به‌طورکلی مزاحمت و آزار اشخاص چه در خواب باشند، چه در بیداری جایز نیست؛ این مراسم باید در حدّ معمول و متعارف انجام شود و در بعضی موارد مثل شب عاشورا، صدق اذیت نمی‌کند.

۳۲. آیا اینکه مؤسس یک مجلس عزای امام حسین علیه السلام بخواهد این مراسم، جمعیت بیشتری داشته باشد، صحیح است؟

مجالس مذکور هرچه باشکوه‌تر و پرجمعیت‌تر باشد اثرش در قلوب بیشتر و آثار مثبتش زیادتر است و اگر به این مسئله اهمیت داده نمی‌شد دشمنان دین و مسلمانان فریب‌خورده و ظاهرین و غرب‌زده اصل حادثه کربلا را انکار می‌کردند.

البته همگان متوجه باشند که اجر و ثواب بسیار زیادی را که بر اقامه عزای حضرت و شرکت در مراسم آن بزرگوار است با واردنمودن محرّمات از بین نبرند و از هر چیزی که موجب وهن مذهب و وهن مراسم سوگواری می‌گردد باید اجتناب شود.

۳۳. گاهی ایام سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با بعضی از مناسبت‌ها مثل نوروز تقارن پیدا می‌کند، نظر مبارکتان را در مورد برگزاری مراسم این‌گونه مناسبت‌ها در زمان عزای حسینی بیان فرمایید. واضح است که مؤمنین و محبّین اهل‌بیت علیهم السلام در ایام محرّم و صفر از برگزاری مراسم و تظاهر به اعمالی که مناسب شأن محبّ اهل‌بیت علیهم السلام نباشد، خودداری می‌نمایند و مراسم و سیره سوگواری را حفظ می‌نمایند.

نماز و عزاداری

۳۴. وظیفه کسی که مردّد است امور عزاداری را تا دیروقت انجام دهد یا مراقبت بر قضانشدن نماز صبح کند چیست؟
مراقبت بر قضانشدن نماز، واجب است.

۳۵. اگر کسی نماز نخواند و روزه نگیرد و برای امام حسین علیه السلام احسان کند و سینه و زنجیر بزند و گریه کند و نیز کسی که خمس و زکات مالش را ندهد، آیا می‌تواند از این مال در راه امام حسین علیه السلام احسان کند؟ آیا اجر و ثوابی بر این شخص است؟

نماز و روزه واجب است ولی عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام مستحب است. انسان باید نماز بخواند و روزه هم بگیرد و عزاداری هم بکند و پولی که متعلق خمس شده واجب است اول، خمس آن ادا شود آنگاه در راه امام حسین علیه السلام و کار خیر دیگر مصرف‌شود و مصرف‌نمودن پولی که خمس به آن تعلق گرفته قبل از ادای خمس در هر کاری اگرچه خیر باشد حرام است.

۳۶. در ظهر عاشورا عزاداران برای شور و اظهار حزن، آماده می‌شوند و از طرفی وقت نماز ظهر می‌شود؛ وظیفه مؤمنین چیست؟

در این موارد باید جمع بین اغراض و کسب فضائل نمود؛ هم برنامه‌ای را که به صورت عزاداری برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام انجام می‌شود، انجام دهید و هم نماز ظهر را در اول وقت به جا آورید.

عزاداری بانوان

۳۷. آیا گریه کردن زن‌ها با صدای بلند در مجالس عزای ائمه اطهار علیهم‌السلام به خصوص حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام با توجه به حضور مردان نامحرم در مجلس مذکور جایز است. اشکال ندارد.

۳۸. ایستادن و نگاه خانم‌ها به مردانی که در خیابان مشغول عزاداری هستند، چه حکمی دارد؟ و مسئولیت دست‌اندرکاران هیئت در این مورد چه مقدار است؟

نگاه کردن خانم‌ها به بدن مردان نامحرم جایز نیست.

۳۹. راه رفتن خانم‌ها در عقب دسته‌های عزاداری چه حکمی دارد؟ اگر مستلزم ارتکاب معصیت نباشد اشکال ندارد.

سخنرانان و مدّاحان مجلس عزاداری

۴۰. نظر حضرت‌عالی در مورد مدّاحی چیست؟ و یک مدّاح اهل بیت علیهم‌السلام چه خصوصیات باید داشته باشد؟

مدّاحی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام چنانچه برای خدا باشد عبادت است و اجر عظیم دارد و به همین جهت مدّاح باید اهل تقوا و مقید باشد، اشعاری که می‌خواند خلاف واقع و دروغ نباشد و این

عبادات را تا می‌تواند به قصد قربت انجام دهد تا از ثبوت آن برخوردار شود؛ هرچند گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد.

۴۱. بعضی از مدّاحان به گونه‌ای ذکر حسین حسین می‌گویند که موجب شور و هیجان می‌گردد و همراه با سینه‌زدن و گریه کردن، جست‌وخیزی در جمعیت، ایجاد می‌شود. آیا این کار صحیح است؟
اگر نوحه‌خوانی و مدّاحی به صورت غنا باشد حرام است.

۴۲. آیا مدّاحی که با ریتم موسیقی و به صورت غنا خوانده شود، حرام است؟
بلی؛ حرام است.

۴۳. آیا دریافت وجه توسط مدّاح و سخنران در عوض مدّاحی و سخنرانی در مجالس عزاداری سیدالشهدا علیهم‌السلام جایز است؟
جایز است.

۴۴. مدّاحان در اثنای دعای کمیل و ندبه و زیارت عاشورا، اشعار یا روضه می‌خوانند، این کار چه حکمی دارد؟
بهتر است دعاهای وارده را بدون اینکه در اثنای آنها شعر و یا چیز دیگری خوانده شود بخوانند، ولی خواندن روضه صحیح در بعضی مواضعی که مناسب دعاست اشکال شرعی ندارد؛ بلی اگر طوری در این کار، افراط شود که از صورت دعاخواندن خارج شود معلوم نیست ثواب آن دعا را داشته باشد.

منابع روایی عزاداری

۴۵. آیا کتاب *روضه الشهداء* مرحوم ملاحسین کاشفی و *اسرار الشهادة*

ملاآقای دربندی، دارای گزارش‌های تحریف‌شده از واقعه کربلاست؟ ما حق نداریم نویسندگان دو کتاب مذکور را متهم به تحریف حادثه کربلا کنیم؛ نسبت به مطالبی که در آنها درج شده آنچه که محتمل الوقوع است و دلیلی بر عدم آن نباشد نمی‌توان انکار کرد و نویسنده را رَمی به دروغ‌نویسی کرد و آنچه که برحسب دلیل، مقطوع‌العدم باشد نباید نقل شود.

۴۶. مقاتل معتبر اعم از فارسی و عربی از نظر حضرت‌عالی کدام‌اند؟

از کتبی که در این زمینه مرحوم محدث آقای حاج شیخ عباس قمی تألیف نموده‌اند، استفاده نمایید.

۴۷. خواندن روضه بی‌اساس، یا مشکوک توسط مدّاح و یا سخنران، چه

حکمی دارد؟

خواندن روضه بی‌اساس جایز نیست و خواندن چیزی که احتمال صحت آن را می‌دهد اگر به صورت احتمال باشد، اشکال ندارد.

۴۸. اگر روضه بی‌اساس خوانده شد ما چه وظیفه‌ای داریم؟

اگر دروغی از ذاکرین بشنوید برحسب وظیفه شرعی باید به‌عنوان نهی از منکر به خود گوینده تذکر دهید و همه مکلفین این وظیفه را دارند.

اموال مربوط به اقامه عزرا

۴۹. اگر برای برپایی هیئت، بنا به فرض از مالی استفاده شود که صاحب آن راضی نیست، اقامه و شرکت در آن مجلس چگونه است؟ و در صورت عدم اطلاع از رضایت صاحب مال، حکم مسئله چیست؟ اگر عین مالی که صاحبش راضی نیست مورد استفاده قرار گیرد تصرف در آن حرام است و ضمان دارد.

۵۰. آیا وجوهی را که برای منظوری خاص در عزاداری هدیه شده است می‌توان در موارد دیگری غیر از آن، در عزاداری مصرف نمود؟ (مثل پولی که برای غذا و اطعام داده شده ولی به مصرف خرید لوازم برسد). صرف وجوهی که مصرفشان مورد خاص است در غیر آن مورد جایز نیست و موجب ضمان است.

۵۱. حکم استفاده شخصی از وسایل و لوازمی که بدون خواندن صیغه وقف، فقط به منظور استفاده در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام تهیه شده است چگونه است؟ و در صورتی که کسی چندین بار جاهلاً این کار را می‌کرده، وظیفه‌اش چیست؟

استفاده شخصی از وسایل مذکور جایز نیست و کسی که استفاده شخصی نموده باید توبه کند و در برخی موارد، موجب ضمان است.

۵۲. آیا اطعام و نذری را که برای ظهر عاشورا در نظر گرفته شده می‌توان در روزهای دیگر محرّم، انجام داد؟
در فرض سؤال نمی‌توان اطعام و نذر مذکور را در غیر روز عاشورا انجام داد.

۵۳. گاهی پیشنهاد می‌شود هدایا و نذورات مربوط به عزاداری که برای روضه‌خوانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام تعیین می‌شود در قالب عزاداری‌های نمایشی و تئاتری مصرف شود، آیا این امر جایز است؟
هدایا و نذورات باید در مواردی که مورد نظر هدیه‌دهنده و نذرکننده است مصرف شود و به همان روش معمول سابق نه به صورت نمایش و تئاتر.

آلات موسیقی در عزاداری

۵۴. استفاده از آلات موسیقی مثل طبل، سنج، نی، ارگ و مانند آنها در خلال عزاداری چه حکمی دارد؟
جایز نیست.

۵۵. در زمان عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام استفاده از طبل و سنج جهت هماهنگی عزاداران چه حکمی دارد؟
اشکال دارد.

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، الامام على بن ابى طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ق.
٣. ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، سماوى، محمد، النجف الاشرف، المطبعة الحيدرية، ١٣٤١ق.
٤. ابوالشهداء الحسين بن على عليه السلام، عقاد، عباس محمود، تهران، المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الاسلامية، ١٤٢٥ق.
٥. الاخبار الطوال، ابن داود دينورى، احمد (م. ٢٨٢ق.)، القاهرة، داراحياء الكتب العربى، ١٩٦٠م.
٦. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٧. اسد الغابة فى معرفة الصحابه، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
٨. اعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٧ق.

٩. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ٦٦٤ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ١٤١٤ق.
١٠. *الامالی*، صدوق، محمد بن علی (م. ٣٨١ق.)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.
١١. *الامامة والسياسة*، ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ق.)، قم، الشریف الرضی، ١٤١٣ق.
١٢. *امتناع الاسماع بما للنبي من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع*، مقریزی، احمد بن علی (م. ٨٤٥ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٠ق.
١٣. *انساب الاشراف*، بلاذری، احمد بن یحیی (م. ٢٧٩ق.)، بیروت، دار الفکر، ١٤١٧ق.
١٤. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، مجلسی، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.
١٥. *البدایة والنهاية*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ٧٧٤ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٨ق.
١٦. *تاریخ الامم والملوک*، طبری، محمد بن جریر (م. ٣١٠ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ١٤٠٣ق.
١٧. *تاریخ اليعقوبی*، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م. ٢٩٢ق.)، قم، مؤسسه فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.
١٨. *تاریخ مدينة دمشق*، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ٥٧١ق.)، بیروت، دار الفکر، ١٤١٥ق.

۱۹. *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن ۴)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۰. *تذکرة الخواص*، سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین (م. ۶۵۴ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
۲۱. *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام للاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۲۲. *الثاقب فی المناقب*، ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۲۳. *جلاء العیون*، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، قم، انتشارات سرور، ۱۳۸۲ش.
۲۴. *الحدائق الناضرة*، بحرانی، یوسف بن احمد (م. ۱۱۸۶ق.)، قم، نشر اسلامی.
۲۵. *الحسن و الحسین سبطا رسول الله ﷺ*، محمدرضا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
۲۶. *خصائص الائمة علیهم السلام*، سید رضی، محمد بن حسین (م. ۴۰۶ق.)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
۲۷. *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، طبری، احمد بن عبدالله (م. ۶۹۴ق.)، القاهرة، مکتبة القدسی، ۱۳۵۶ق.
۲۸. *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ش.

٢٩. سنن ابی داوود، ابوداوود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. ٢٧٥ق.)، بیروت، دار الفکر، ١٤١٠ق.
٣٠. الشیعة والحاكمون، مغنیه، محمدجواد (م. ١٤٠٠ق.)، بیروت، دار التعارف.
٣١. عوالم العلوم والمعارف والاحوال (الامام الحسين عليه السلام)، بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله (م. قرن ١٢)، قم، مؤسسه امام مهدی عليه السلام، ١٤٢٥ق.
٣٢. الفتوح، ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (م. ٣١٤ق.)، بیروت، دار الاضواء، ١٤١١ق.
٣٣. الفصول المهمة فی معرفة الائمة عليهم السلام، ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (م. ٨٥٥ق.)، قم، انتشارات دار الحدیث، ١٤٢٢ق.
٣٤. قمقام زخار و صمصام بتار (در احوالات حضرت مولی الكونین ابی عبدالله الحسين عليه السلام)، معتمدالدوله، فرهاد میرزا (م. ١٣٠٥ق.)، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ١٣٧٧ق.
٣٥. الكامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، بیروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.
٣٦. كشف الغمة فی معرفة الائمة عليهم السلام، اربلی، علی بن عیسی (م. ٦٩٣ق.)، بیروت، دار الاضواء، ١٤٠٥ق.
٣٧. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، متقی هندی، علی (م. ٩٧٥ق.)، بیروت، موسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.

۳۸. *اللهوف في قتلى الطفوف*، ابن طاووس، سيدعلي بن موسى (م. ۶۶۴ق.)، قم، انتشارات انوارالهدى، ۱۴۱۷ق.
۳۹. *المحاسن*، برقي، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۷۰ش.
۴۰. *محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه (الدولة الامويه)*، خضري بك، محمد، القاهرة، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۷۶ق.
۴۱. *مدينة معجز الائمة الاثني عشر و دلائل الحجج على البشر*، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ۱۱۰۷ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۴ق.
۴۲. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، مسعودي، علي بن حسين (م. ۳۴۵ق.)، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
۴۳. *المستدرک على الصحيحين*، حاکم نيشابوري، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ق.)، بيروت، دار المعرفه.
۴۴. *مسند احمد بن حنبل*، احمد بن حنبل، شيباني (م. ۲۴۱ق.)، بيروت، دار صادر.
۴۵. *مسند ابي داود الطيالسي*، طيالسي، سليمان بن داود (م. ۲۰۴ق.)، بيروت، دار المعرفه.
۴۶. *المعجم الكبير*، طبراني، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۴ق.

٤٧. *مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. ٣٥٦ق.)، قم، دار الكتاب، ١٣٨٥ق.

٤٨. *مقتل الحسین* علیه السلام، ابومخنف، لوط بن یحیی (م. ١٥٧ق.)، قم، مطبعة العلمیه.

٤٩. *مقتل الحسین* علیه السلام، خوارزمی، موفق بن احمد (م. ٥٦٨ق.)، قم، مكتبة المفید.

٥٠. *مقتل الحسین* علیه السلام، مقرم، سیدعبدالرزاق موسوی، بیروت، دار الكتاب الاسلامی، ١٣٩٩ق.

٥١. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ٥٨٨ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ١٣٧٦ق.

٥٢. *نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول و السبطین* علیهم السلام، زرندی، محمد بن یوسف (م. ٧٥٠ق.)، اصفهان، مكتبة الامام امیرالمؤمنین علیه السلام العامة، ١٣٧٧ق.

٥٣. *ینابیع المودة لنوی القربی*، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ١٢٩٤ق.)، دارالاسوة، ١٤١٦ق.

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه

| ردیف | نام کتاب | زبان | ترجمه |
|---------------------|--|-------|--------------|
| قرآن و تفسیر | | | |
| ۱ | تفسیر آیه فطرت | فارسی | — |
| ۲ | القرآن مصون عن التحریف | عربی | — |
| ۳ | تفسیر آیه التطهیر | عربی | — |
| ۴ | تفسیر آیه الانذار | عربی | — |
| ۵ | پیام های قرآنی | فارسی | — |
| حدیث | | | |
| ۶ | منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> در ۳ جلد | عربی | اردو/انگلیسی |
| ۷ | غیبة المنتظر | عربی | — |
| ۸ | قبس من مناقب امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامه) | عربی | فارسی |
| ۹ | پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث | — | فارسی |
| ۱۰ | احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها | عربی | — |
| ۱۱ | احادیث الفضائل | عربی | — |

| فقه | | | |
|-----|---------------------------------|-------|---------|
| ۱۲ | توضیح المسائل | فارسی | — |
| ۱۳ | منتخب الاحکام | فارسی | — |
| ۱۴ | احکام نوجوانان | فارسی | انگلیسی |
| ۱۵ | جامع الاحکام در ۲ جلد | فارسی | — |
| ۱۶ | استفتائات قضایی | فارسی | — |
| ۱۷ | استفتائات پزشکی | فارسی | — |
| ۱۸ | مناسک حج | فارسی | عربی |
| ۱۹ | مناسک عمره مفرده | فارسی | عربی |
| ۲۰ | هزار سؤال پیرامون حج | فارسی | — |
| ۲۱ | پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد | فارسی | آذری |
| ۲۲ | احکام خمس | فارسی | — |
| ۲۳ | اعتبار قصد قربت در وقف | فارسی | — |
| ۲۴ | رساله در احکام ثانویه | فارسی | — |
| ۲۵ | فقه الحج در ۴ جلد | عربی | — |
| ۲۶ | هدایة العباد در ۲ جلد | عربی | — |
| ۲۷ | هدایة السائل | عربی | — |
| ۲۸ | حواشی علی العروة الوثقی | عربی | — |
| ۲۹ | القول الفاخر فی صلاة المسافر | عربی | — |

| | | | |
|-----------------|------|---|----|
| — | عربى | فقه الخمس | ٣٠ |
| — | عربى | أوقات الصلوة | ٣١ |
| — | عربى | التعزيز (احكامه و ملحقاته) | ٣٢ |
| فارسى | عربى | ضرورة وجود الحكومة | ٣٣ |
| — | عربى | رسالة فى معاملات المستحدثة | ٣٤ |
| — | عربى | التداعى فى مال من دون بينة و لا يد | ٣٥ |
| — | عربى | رسالة فى المال المعين المشتبه ملكيته | ٣٦ |
| — | عربى | حكم نكول المدعى عليه عن اليمين | ٣٧ |
| — | عربى | ارث الزوجة | ٣٨ |
| — | عربى | مع الشيخ جادالحق فى ارث العصبه | ٣٩ |
| — | عربى | حول ديات ظريف ابن ناصح | ٤٠ |
| — | عربى | بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة) | ٤١ |
| — | عربى | الرسائل الخمس | ٤٢ |
| — | عربى | الشعائر الحسينية | ٤٣ |
| أذرى | — | أنجه هر مسلمان بايد بدانند | ٤٤ |
| — | عربى | الرسائل الفقهية من فقه الاماميه | ٤٥ |
| — | عربى | الاتقان فى احكام الخلل و النقصان | ٤٦ |
| اصول فقه | | | |
| — | عربى | بيان الاصول در ٣ جلد | ٤٧ |

| | | | |
|---------------------|-------|--|----|
| — | عربی | رسالة في الشهرة | ٤٨ |
| — | عربی | رسالة في حكم الاقل و الاكثر في الشبهة الحكمية | ٤٩ |
| — | عربی | رسالة في الشروط | ٥٠ |
| عقاید و كلام | | | |
| — | فارسی | عرض دين | ٥١ |
| — | فارسی | بهسوی آفریدگار | ٥٢ |
| — | فارسی | الهیات در نهج البلاغه | ٥٣ |
| — | فارسی | معارف دين در ٣ جلد | ٥٤ |
| — | فارسی | پیرامون روز تاریخی غدیر | ٥٥ |
| — | فارسی | ندای اسلام از اروپا | ٥٦ |
| — | فارسی | صبح صادق | ٥٧ |
| — | فارسی | نگرشی بر فلسفه و عرفان | ٥٨ |
| — | فارسی | نیایش در عرفات | ٥٩ |
| — | فارسی | سفرنامه حج | ٦٠ |
| — | فارسی | شهید آگاه | ٦١ |
| — | فارسی | امامت و مهدویت | ٦٢ |
| — | فارسی | نوید امن و امان/١ | ٦٣ |
| عربی | فارسی | فروغ ولایت در دعای ندبه/٢ | ٦٤ |
| — | فارسی | ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/٣ | ٦٥ |

| | | | |
|----|---|-------|---------|
| ۶۶ | معرفت حجت خدا/۴ | فارسی | — |
| ۶۷ | عقیده نجات‌بخش/۵ | فارسی | — |
| ۶۸ | نظام امامت و رهبری/۶ | فارسی | — |
| ۶۹ | اصالت مهدویت/۷ | فارسی | عربی |
| ۷۰ | پیرامون معرفت امام/۸ | فارسی | — |
| ۷۱ | پاسخ به ده پرسش/۹ | فارسی | آذری |
| ۷۲ | انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰ | فارسی | — |
| ۷۳ | وابستگی جهان به امام زمان/۱۱ | فارسی | — |
| ۷۴ | تجلی توحید در نظام امامت/۱۲ | فارسی | — |
| ۷۵ | باورداشت مهدویت/۱۳ | فارسی | — |
| ۷۶ | به سوی دولت کریمه/۱۴ | فارسی | انگلیسی |
| ۷۷ | گفتمان مهدویت/۱۵ | فارسی | عربی |
| ۷۸ | پیام‌های مهدوی/۱۶ | فارسی | — |
| ۷۹ | توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه | فارسی | انگلیسی |
| ۸۰ | گفتمان عاشورایی | فارسی | — |
| ۸۱ | مقالات کلامی | فارسی | — |
| ۸۲ | صراط مستقیم | فارسی | — |
| ۸۳ | الی هدی کتاب‌الله | عربی | — |
| ۸۴ | ایران تسمع فتجیب | عربی | — |

| | | | |
|--------------|-------|---|-----|
| — | عربى | رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة | ٨٥ |
| — | عربى | تعليقات على رسالة الجبر و القدر | ٨٦ |
| — | عربى | لمحات في الكتاب و الحديث و المذهب | ٨٧ |
| — | عربى | صوت الحق و دعوة الصدق | ٨٨ |
| — | عربى | رد اكدوبة خطبة الامام علي <small>عليه السلام</small> ، على الزهراء <small>عليها السلام</small> | ٨٩ |
| اردو / فرانس | عربى | مع الخطيب في خطوته العريضة | ٩٠ |
| — | عربى | رسالة في البداء | ٩١ |
| — | عربى | جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثنى عشر <small>عليهم السلام</small> | ٩٢ |
| — | عربى | حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة | ٩٣ |
| — | عربى | من لهذا العالم؟ | ٩٤ |
| — | عربى | بين العلمين، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد | ٩٥ |
| — | فارسي | داورى ميان شيخ صدوق و شيخ مفيد | ٩٦ |
| — | عربى | مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مكيال المكارم» و «منتقى الجمال» | ٩٧ |
| — | عربى | امان الائمة من الضلال و الاختلاف | ٩٨ |
| — | عربى | البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small> | ٩٩ |
| — | عربى | النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة | ١٠٠ |
| — | فارسي | پيام غدیر | ١٠١ |

| تربیتی | | | |
|--------|-------|--|-----|
| — | فارسی | بهار بندگی | ۱۰۲ |
| — | فارسی | عالی‌ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان | ۱۰۳ |
| — | فارسی | راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر) | ۱۰۴ |
| — | فارسی | با جوانان | ۱۰۵ |
| تاریخ | | | |
| — | فارسی | سیرحوزه‌های علمی شیعه | ۱۰۶ |
| — | فارسی | رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) | ۱۰۷ |
| سیره | | | |
| — | فارسی | پرتوی از عظمت امام حسین <small>علیه السلام</small> | ۱۰۸ |
| — | فارسی | آینه جمال | ۱۰۹ |
| — | فارسی | از نگاه آفتاب | ۱۱۰ |
| — | فارسی | اشک و عبرت | ۱۱۱ |
| تراجم | | | |
| — | فارسی | زندگانی آیت‌الله آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی | ۱۱۲ |
| — | فارسی | زندگانی جابرین حیّان | ۱۱۳ |
| — | فارسی | زندگانی بوداسف | ۱۱۴ |
| — | فارسی | فخر دوران | ۱۱۵ |
| شعر | | | |
| — | فارسی | دیوان اشعار | ۱۱۶ |

| | | | |
|----------------------------|-------|---------------------------------|-----|
| — | فارسی | بزم حضور | ۱۱۷ |
| — | فارسی | آفتاب مشرقین | ۱۱۸ |
| — | فارسی | صحيفة المؤمن | ۱۱۹ |
| — | فارسی | سبط المصطفى | ۱۲۰ |
| — | فارسی | در آرزوی وصال | ۱۲۱ |
| مقاله‌ها و خطابه‌ها | | | |
| — | فارسی | حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها) | ۱۲۲ |
| — | فارسی | شب‌پرگان و آفتاب | ۱۲۳ |
| — | فارسی | شب عاشورا | ۱۲۴ |
| — | فارسی | صبح عاشورا | ۱۲۵ |
| — | فارسی | با عاشوراییان | ۱۲۶ |
| — | فارسی | رسالت عاشورایی | ۱۲۷ |